

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان
در
دو فصل

صفایى حائرى، على، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸

انسان در دو فصل / على صفایى حائرى (عين - صاد). قم: ليلة القدر، ۱۳۸۵
۱۰۰ ص.

IRB N978 - 964 - 7803 - 08 - 3 ۱۳۰۰۰ ريال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

۱. اسلام و آموزش و پرورش ۲. انسان (اسلام) ۳. اخلاق اسلامی ۴. فلسفه
اسلامی. الف. عنوان.

۸ الف ۷ ص / ۱۸ / ۲۳۰ / ۴۸۳۷ B ۲۹۷ /

کتابخانه ملی ایران ۱۶ - ۸۲ م

فهرست

حرف‌های ناگفته ۷

انسان در دو فصل

مروری کلی ۱۷

فصل اول - ۲۱

۱. محیط‌های تربیتی ۲۵

محیط تربیتی بسته ۲۵

محیط متضاد ۲۷

محیط متحرک ۲۸

۲. روش‌های تربیتی ۳۱

۳. عوامل تربیتی ۳۷

۴. وسائل تربیت ۴۱



انتشارات ليلة القدر

انسان در دو فصل / على صفایى حائرى (عين - صاد)

انتشارات ليلة القدر ۷۷۱۲۳۲۸ - ۲۵۱۰

چاپ ششم: تابستان ۱۳۹۰

چاپ: پاسدار اسلام

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۳۰۰ تومان

شابک: ۰۸ - ۰۳ - ۷۸۰۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ / نمابر: ۷۷۱۷۳۷۸ - ۲۵۱۰

«تمامی حقوق این اثر متعلق به ناشر است»

فصل دوم- ۴۷

۵۳	روش تربیت انسان بالغ
۶۱	ذکر
۶۲	تزکیه
۶۳	تعلیم
۶۷	حوزه‌های تربیت
۶۷	۱. حوزه شناخت
۷۱	فلسفه اسلامی
۷۶	عرفان اسلامی
۷۷	۲. حوزه احساس
۷۸	۳. حوزه عمل
۸۳	۴. حوزه علوم
۸۴	انگیزه علمی
۸۵	کیفیت کار
۸۵	طرح جامع
۸۸	خلاصه

حرف‌های ناگفته

«انسان در دو فصل» نوشته‌ای است که چند سال پیش^(۱) به صورت سخنرانی در تالار وحدت مطرح شد. و به تربیت انسان در دو مرحله پیش از بلوغ و پس از بلوغ چشم داشت.

در فصل اول به محیط‌های تربیتی، شکل‌های تربیتی و عوامل تربیتی و وسایل تربیت، توجه داشت. و در فصل دوم، انسان در چهار حوزه معرفت، احساس، عمل و علوم ارزیابی گردید. و در این رهگذر از تربیت اسلامی، فلسفه اسلامی، عرفان اسلامی و اخلاق اسلامی سخنی رفت و به اشاره میان دو جریان اسلامی و مسلمین در تربیت و فلسفه و عرفان و اخلاق، خط فاصل گذاشته شد؛ چون جریان التقاط همیشه ریشه در بیرون مرزهای اسلام ندارد که گاهی از دل مسلمین

هم منشأ می‌گیرد. و دست آورد مسلمین به اسلام بسته می‌شود.

در این سخنرانی - به خاطر امانت‌داری - کمتر دست برده شد و همین نکته باعث ابهام و سنگینی بیشتر جمله‌هاست؛ چون در صحبت، حالت‌ها و قطع و وصل‌ها گویاست در حالی که در نوشته این همه منعکس نمی‌شود و دقت بیشتر به عهده خواننده است.

این مباحث‌گرچه در ضمن ساعتی مطرح شد، ولی سزاوار بحث ساعت‌ها و ماه‌هاست. من خود به این نکته واقفم که هنوز این مباحث حد و رسم و جنس و فصل خود را نیافته‌اند و هنوز از طرح‌ها و نظریه‌های مشابه جدا نشده‌اند. و چه بسیار مشابهت‌ها، گمراه‌کننده شده و امتیازها مغفول مانده‌اند؛ چون بر اساس **وَعَى** و **دقت** و **ضبط**^(۱) با این مباحث برخورد نکرده‌ایم. **وَعَى** مجموعه مباحث را در خودگرفتن و با تسلط بر آن همه حکم کردن است. و **دقت** مجموعه را با مجموعه مقایسه کردن و گول مشابهت‌ها را نخوردن است. و **ضبط** بازگو کردن تمام مجموعه‌گرچه به اختصار است، نه این که به عنوان

۱. و همین که وعی و دقت و ضبط در کار نیاید، نقد و سنجش و تعقل امکان نخواهد یافت و اختلاف‌ها روی خواهد نمود. که درباره منافقین آمده **تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ** (حشر، ۱۴)؛ آنها را هماهنگ خیال می‌کنی در حالی که دل‌هاشان پراکنده است و این پراکندگی به خاطر نبود تعقل و سنجش است و آنچه این عقل و نقد را میسر می‌سازد همین **وَعَى** و **دقت** و **ضبط** است؛ چون بدون این عناصر، عقل و سنجش امکان ندارد. این عناصر نه فقط در سنجش و قضاوت که برای ابتکار و نوآوری در تمام صحنه‌ها لازم هستند. چه صحنه‌های علمی و عملی و یا ادبی و هنری که می‌بینیم دست اندرکاران هنر و نقد آن هنوز به این عناصر مسلح نشده‌اند در نهایت هنوز طفل رهند.

خلاصه‌گیری، جزئی را مطرح کنیم و از اجزای دیگر چشم‌پوشیم.

باید تمامی اجزا را گرچه خیلی کوچک و خلاصه، مطرح کرد.

من می‌بینم که خیلی از دوستان نزدیک که سال‌هاست این حرف‌ها و طرح‌ها و بحث‌ها را شنیده‌اند به خاطر کمبود همین **وعی** و **دقت** و **ضبط** مبتلا به اشتباه می‌شوند و مشابهت‌ها راه را بر آنها می‌بندد و اغفال می‌شوند.

و شاید این اعتراض وارد باشد که چرا خود به این توضیح پرداخته‌ام و چرا مسائل را آشکارا و روشن باز نکرده‌ام. ولی آنچه عذر من است حجم مطالب و فرصت کوتاه و مراعات ادب بوده که به تعرض آنچه گفته‌اند برنخواستهم و نقطه ضعف‌ها و اشکال‌ها را نשמردهم و به آنچه باید مطرح شود چشم داشته‌ام؛ چون دیده‌ام آنها که با حملات شدید به موجودیت طرح‌های مقبول رخنه کرده‌اند، خود را در همین راه باخته‌اند و حتی طرح مطلوب را هم نیاورده‌اند. و این عبرت را نمی‌توانستم فراموش کنم و با سختی بر موجودیت مباحثی بتازم که کم نیستند و به خاطر نبود طرح‌های مشابه، عزیز و نور چشمی هم هستند.

آنها که ریشه در عمر دراز داشتند و جاهت و عزت حمایل بسته بودند و دور از چشم زخم حسادت و عداوت و کینه و نفرت و

سوء ظن و اتهام جمع، مهره‌مار و حمایت یاران بالای سرشان بود، در کارزار ماندند، پس من جای خود دارم که آنچه نباید، دارم و از آنچه که باید، بر کنارم. و همین است که به طرح مطالب راغب‌ترم تا جرح مخالف؛ که پس از طرح، فرصت جرح بیشتر است و موضوع نزاع روشن‌تر. و دیگر سر بی‌صاحب تراشیده نمی‌شود و ارث پدر بر شانه‌ات سنگینی نمی‌کند که هر چه جرم است باید در حرف‌ها و نوشته‌های تو جست‌وجو شود نه آن که از بایگانی ذهن‌های مغشوش برایت پرونده بسازند و از آثار سوء‌ظنشان شاهد کذب ترتیب دهند و در صدق خویش هیچ شبهه‌ای نبینند و بر فرض شبهه، به حدیث «بَاهِتُوهُمْ كَيْ لَا يَطْمَعُوا فِي دِينِكُمْ»^(۱)، متوسل شوند و دروغ‌ها را به استناد شرع، راست کنند و آن کنند که پس از همین سخنرانی برتو کردند که خدایشان بیامرزاد...

در همین نوشته مختصر، در رابطه با انسان و تربیت و فلسفه و عرفان و سلوک و اخلاق و فقه و تفسیر و تاریخ، حرف‌های بنیادی و اساسی بسیار هست که با تلقی رایج تفاوت اساسی دارد. تا کسی به مجموعه نظریه‌ها و عقاید موجود از مسلمین و شرق و غرب مسلح

۱. در کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، آمده: «بَاهِتُوهُمْ كَيْ لَا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ».

نباشد و تا کسی بن‌بست مشکلات را تجربه نکرده باشد و نارسایی‌ها را در عمل ندیده باشد، نه ضرورت طرح این مباحث را می‌فهمد و نه تفاوت‌ها و ما به الامتیاز و ما به الاشتراک مطالب را و ناچار بر سطح می‌لغزد و اگر پیش‌داوری و قضاوت‌های پیش‌ساخته نداشته باشد و حرف‌ها را به التقاط و انحراف نبندد، ناچار به پرگویی و لفاظی و هیجان پراکنی خواهد بست و دل خویش، راحت خواهد داشت.

شاید آنچه مرا وادار کرد تا گذشته از نوشته‌ها به یک نوع مباحثه و همکاری دو طرفه روی بیاورم و در هر موضوع، پس از تحقیق و جمع‌بندی و جرح و تعدیل و انتخاب دوستان، با آنها به مباحثه مشغول شوم و حرف‌های خلاصه را در جایگاه خودش و پس از مشخص شدن حد و رسم و جنس و فصلشان دنبال کنم، همین سطحی‌نگری و همین جمع‌بندی‌های خام و فضل‌فروشی‌های پیش از وعی و دقت و ضبط و نقد و انتخاب بوده‌است که انسان می‌دید حرف‌ها هم شهید می‌شوند و همراه حرف‌های دشمن زیر آوار می‌روند.

من از این روش کار رضایت کامل دارم و نتایج بسیار دیده‌ام؛ که هم کار تحقیقی دوستان رشد کرده و هم رشد تحقیقشان برای تنبلی و خلاصه‌گویی من مفید بوده و هم وابستگی به شخص و تقدس‌گوینده

حجاب کارشان نگردیده است؛ که **وعی** در **ذهنیت** آنان و **مشکلات** در **عمل تحقیق**، **تواضع علمی** و **رشد علمی** و **استقلال علمی** را همراه می‌آورد. و البته در چنین منطقه‌ای سرشار و غنی، استاد می‌تواند از دانشجویش بیشتر استفاده کند و از مایه‌های خام او به طرح پخته و مسلط خودش، **رزق واسع و رزق کریم** ببخشاید، که مرحوم فخرالمحققین در اجازه اجتهاد شهید می‌فرماید: «**وَلَقَدْ اسْتَفَدْتُ مِنْهُ أَكْثَرُ مِمَّا اسْتَفَادَ مِنِّي**»^(۱) استاد می‌گوید من از شاگردم بیشتر از آنچه از من استفاده کرده، استفاده برده‌ام. و این شوخی نیست، که گاهی طرح یک سؤال دقیق از دانشجوی دقیق، طرح مرده استاد را زنده می‌کند و راه بسته را می‌گشاید و مراحل را مشخص می‌سازد و آغاز و پایان طرح را نشان می‌دهد.

در همین جا مناسب است که به یک سؤال دیگر توجه بشود: چرا ما مسائل تربیت را اصل قرار داده‌ایم و سایر مسائل را فراموش کرده‌ایم؟

این درست است که فلسفه، مادر عرفان و علم است ولی تربیت، مادر فلسفه است؛ که منطق فلسفه در منطق صوری خلاصه نمی‌شود

و روش شناخت بر شناخت مقدم است و در این روش به **مواد فکر** و **شکل فکر** و **شرایط فکر** باید توجه داشت.

گرچه مباحث از وجود و مراتب آن آغاز می‌شود، ولی شناخت وجود عام، در ذهن انسان شکل می‌گیرد و تجرید و تعمیم می‌یابد، ولی شناخت انسان و شناخت بلاواسطه انسان از وجود خودش و از جهان بیرون و از وجود مطلق و زیانندن این شناخت‌ها، مربی می‌خواهد و روش می‌خواهد. و این روش را در مبحث تربیت باید ارزیابی کرد و به دست آورد. آن هم تربیتی که بتواند در بلبشوی درون و بیرون انسان دست به کار شود و منتظر فرصت‌های بلامزاحم نماند؛ که انسان از آغاز تا فرجام با شیطان و نفس و دنیا همراه و همگام است، حتی در بهشت با اینها بوده است.

تربیت در اجرا و عمل، بر فلسفه و عرفان و علم مقدم است، گرچه در طرح، پس از شناسایی وجود مطلق و وجود انسان و استعدادها، آفت‌ها و مشکلات و موانع مشخص می‌شود و سپس با شکر و کفر و معرفت و عبرت تغذیه می‌کند و به شهود می‌رسد و با علم و تجربه‌ها داد و ستد می‌نماید، ولی خود به حکم این که روش است بر این همه تقدم دارد و بنیاد و اصل آنهاست. و همین است که انبیا پیش از آن که از فلسفه و عرفان و هنر و علم حرف بزنند، همین روش را به کار

گرفته‌اند و از ادراکات حضوری انسان، قدر انسان و استمرار انسان و ترکیب انسان را به دست او داده‌اند و با این کلیدها جهان بیرون؛ حق و اجل و نظم و جمال آن را رقم زده‌اند و رب العالمین و مبدأ و منتهای هستی را نشان داده‌اند و به حکومت او دعوت کرده‌اند و کمر هم بسته‌اند.

و همین نکته باعث شده که ما تربیت را اصل بینش دینی و بینش دینی را اصل فلسفه و عرفان و علم معرفی کنیم؛ که دین آمده تا به عقل و قلب و تجربه انسان بدهد و بیاموزد و نیامده که از اینها عصا و ردا و دستار بگیرد.

آن جا که انسان می‌ماند، دین او را پیش می‌برد و بینش دینی او را تأمین می‌نماید. این درست است که با علم نکته‌های دین و نهفته‌های آن آشکار می‌شود و با مسائل و معارف حکمت عالی، فشرده‌ها و خلاصه‌ها توضیح می‌یابد و با شهود و کشف بزرگان، متون روایات آشکار می‌گردد و در این رابطه متقابل، مبانی دینی و احکام و آثار، بازیابی می‌شود، ولی بی‌پروا معتقدیم که بینش دینی در هیچ مرحله از مراحل کار خویش، بر غیر مبانی خودش تکیه ندارد و از روش و جریان فکری و قلبی و علمی دیگری بهره نمی‌برد؛ که اینها محتاج آن روش و آن بینش هستند. مبانی و اهداف و مراحل و مسائل اینها از

مذهب و از بینش دینی دگرگون می‌شود و بارور می‌گردد.^(۱) در واقع بینش دینی در کار ساختن انسانی است که می‌تواند موضوع علم و عرفان و فلسفه و هنر باشد؛ همان طور که دسترنج بالنده باغبان می‌تواند موضوع آن همه باشد و همین است که هدف دین یقین و شهود نیست که عبودیت است. می‌بینیم شهود و یقین شیطان را

۱. در بینش علمی: راه شناخت، حس؛ موضوع، نموده‌ها و رابطه‌ها؛ روش، تجربی؛ نتیجه، احتمالی؛ ویژگی، ابطال‌پذیری؛ مسائل، ثلاثی «اثبات شیء لشیء» است.
در بینش فلسفی: راه شناخت، عقل؛ موضوع، بوده‌ها و اصل وجود؛ روش، برهانی؛ نتیجه، قطعی؛ ویژگی، عدم ابطال‌پذیری؛ مسائل، ثنایی «مفاد کان تامه است».
در بینش عرفانی: راه شناخت، قلب؛ موضوع، تمامی وجود؛ روش، کشف و شهود بر اساس سلوک و تزکیه؛ نتیجه، یقینی؛ ویژگی، عدم ابطال‌پذیری؛ مسائل، نه قضایای ثلاثی و نه ثنایی، بل حضور اعیان و اشیاء «نه صور تصویری و تصدیقیه» است.
در بینش دینی: راه شناخت، وحی است ولی وحی تنها یک مقدار احکام و دستورات منقول نیست که روش‌هایی هم هست که در وجود رسول و یا هر معتقد دیگری به کار می‌افتد و بر اساس این حیات، سمع و بصر (تجربه) و قلب (شهود) و عقل و فکر (استدلال)، همراه رزق‌های جدید، از ختم و قفل و غشاوه (سوره بقره، آیه ۷) نجات می‌یابد و می‌تواند یقین‌های کاذب و شهودهای مختلف و مخالف را داوری کند و راه‌های یقین و شهود را کنترل نماید و از سلطان شیاطین و وساوس جلوگیری باشد که ان عبادی لیس لك علیهم سلطان (حجر، ۴۲).
اساس بینش دینی در همین روش به جریان انداختن و رویاندن وجود انسان است تا مرحله استغلاظ و استقلال.
آن جا که تجربه و کشف و برهان می‌مانند و گرفتار می‌شوند، وحی هر سه را کمک می‌نماید و به تنظیم رابطه‌هایی می‌پردازد که علم و فلسفه و عرفان از درک آنها و درک ضابطه‌هایش عاجزند و به آن پی نمی‌برند. و همین نکته سرّ احتیاج انسان به وحی و نیاز زمین به آسمان است و باز تأکید می‌کنم که وحی یک راه نیست بلکه تنها راه است. هیچ‌گاه ترکیبی از فلسفه و عرفان و اخلاق عقلی و هنر و ناسیونالیزم نمی‌تواند به ادعای آن جناب از یاد رفته، جایگاه جدیدی بسازد و جایگزین مذهب شود؛ که اینها حتی در یقین‌ها احتیاج به معیاری دیگر دارند که کذب و صدق یقین و اختلاف شهودها را داوری کند و برای تجربه، چارچوب و طرح جامع را در نظر بگیرد.

خریدار نیستند که راه به جایی نمی‌برد.

سرّ این نکته که در این آیه آمده: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) همین است که معرفت و یقین و شهود باید از این جا برخیزد و به این جا بازگردد. با این که در روایات ليعبدون به ليعرفون تفسیر می‌شود ولی این تفسیر، نفی این نکته دقیق نیست، که اثبات آن است. معرفت در مراحل گوناگون خود با عبودیت رابطه متقابل دارد و عقلی که این بار را ندهد و معرفتی که به عبودیت نرسد نکراء و شیطنت است؛ که «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^(۲).

و تفاوت عبودیت و عبادت را در نوشته‌های دیگر اشاره کرده‌ام؛ که عبودیت به سه اصل نیت و سنت و اهمیّت وابسته است و چه بسا من مشغول عبادت باشم ولی عبودیت نداشته باشم که مهم‌ترین کار را در نظر نگرفته‌ام. صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه تا رشد انسان عبودیت است؛ «وَأَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^(۳).

و مادام که به این عبودیت نرسیم رسالتی نیست؛ که رسالت خدا بعد از عبودیت اوست.

«أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

انسان در دو فصل

مروری کلی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ مَخِينَانَا مَخِينًا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَانَانَا مَمَانًا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنَا لَكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ»
«إِلَهِي آخِرِ جُنَا مِنْ ظُلْمَاتِ الْوَهْمِ؛ وَ آكْرِمْنَا بِنُورِ الْفَهْمِ؛ آكْرِمْنَا بِالْهُدَى وَ الْإِسْتِقَامَةِ»

فرصتی هست تا در این مجمع از مسائل تربیتی اسلام گفت‌وگو بشود. عنوان‌هایی که در ذهن من بود تا از آن گفت‌وگو کنم شاید وقت زیادی بگیرد. آنچه کار را سبک می‌کند دقت و توجه شماست.

گفت‌وگو از تربیت اسلامی، پیش از هر چیز احتیاج دارد که ما میان تربیت اسلام و تربیت مسلمین فاصله بیندازیم.

حکمت و فلسفه به دو شکل «اشراق و استدلال» و «عرفان و تصوف» به دو چهره خرابات و خانقاه تقسیم می‌شود و همین تقسیم چهار روش تربیتی به دنبال می‌آورد؛ روش‌هایی که ارزش‌های

۱. الذاریات، ۵۶.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، حدیث ۳

۳. یس، ۶۱.

گونگونگی را دنبال می‌کند و چه بسا ترکیب این چهار روش، روش‌های دیگری هم به دنبال بیاورد.

ما استدلال و اشراق فلسفه و خائگاه و خرابات تصوف را با تربیت اسلامی مخلوط نخواهیم کرد؛ همان‌طور که تربیت غربی و شرقی، با تکیه به بازتاب‌های روانی در غرب و جبرهای اجتماعی و جبر تولید در شرق، تربیت اسلامی را آلوده نخواهند کرد.

تحلیل‌گری که تربیت اسلامی را طالب است باید میان این همه، خط فاصل بگذارد. باید اینها را از هم تفکیک کند و گرنه آنچه به عنوان اسلام دنبال کرده‌ایم از اسلام بهره‌ای نخواهد داشت.

این روش‌های گوناگون فلسفی عرفانی شرقی غربی، در مقایسه با اصول و روش‌های تربیتی اسلام که در این بحث کم و بیش مطرح می‌شوند، می‌توانند نشان دهنده عمق تربیت اسلام و این نعمت بزرگ باشند که ما به سادگی از کنارش گذشته‌ایم.

در این بحث انسان در دو مرحله پیش از بلوغ و بعد از بلوغ بررسی می‌شود؛ چون شکل تربیتی در این دو مرحله، متفاوت است.

در فصل اول از:

محیط‌های تربیت بسته، متضاد و متحرک

و شکل‌های تربیت: «تلقینی» و «تحمیلی»، «شخصیت، حریت،

تفکر»

و عوامل تربیت: نقطه ضعف‌ها، عواطف و احساسات عمیق، تقلید، رقابت، عشق، ترس و...

و از وسایل تربیتی: مستقیم و غیر مستقیم بحث می‌شود.

در فصل دوم، انسان بالغ را در چهار حوزه شناخت و معرفت و احساس و عقیده و عمل و اقدام و علوم و صنایع دنبال می‌کنیم؛ در حوزه معرفت، از تربیت اسلامی و فلسفه و عرفان اسلامی در حوزه احساس، از اخلاق اسلامی بر اساس ترکیب و تبدیل نه تلقین و عادت

در حوزه عمل، از رابطه عمل با انگیزه‌ها و عامل‌ها، با توان و وسعت انسان، با زمان و موقعیت، با هدف‌های مطلوب، با عمل‌های دیگر و انتخاب بر اساس اهمیت سخن می‌گوییم.

در حوزه علوم، از نیازهای انسان و پاسخ‌های ابتدایی و شکل ابتدایی ابزار و صنایع و جمع بندی آنها و قانونمندی آن و ظهور علوم و گسترش علوم و تقسیم برنامه‌ها و تخصص‌ها و ظهور مدیریت‌ها و سازمان‌های بزرگ بحث می‌شود. و پیوند نیاز و عمل و صنعت و علم و مدیریت و تخصص و سازمان مشخص می‌شود.

پیدا است که از این مجموعه بزرگ باید همچون عابری دقیق بگذریم و به فهرستی قانع باشیم. شاید بعدها هر فصل این فهرست، کتاب‌هایی را به دنبال بیاورد.

فصل اوّل

اسلام، انسان را در دو مرحله بررسی می‌کند. در یک مرحله انسان وابسته به وراثت به محیط زندگی و به شرایط اجتماعی و تاریخی است. هنوز به وجدان نرسیده، خودش را احساس نکرده، خودآگاه نیست. وجدان یعنی درک انسان از خودش و احساس انسان و یافتن انسان خود را.

در مرحله دوم انسان، انسانی است که به بلوغ رسیده خودش را می‌شناسد؛ چون گذشته از غرایز و احساسات و گذشته از تخیل و توهم و تفکر، انسان به آن عنصر نهایی شخصیت خودش راه یافته و عقل در او شکل گرفته است.

انسان تا به این مرحله نرسد انسان نیست، گرچه متفکر باشد ولی آزاد و مکلف نیست. آن روح انسانی و آن نفخه الهی بعد از بلوغ و بعد از انتخاب و بعد از ایمان، به انسان ارزانی می‌شود. آنچه بچه در شکم

مادر به آن می‌رسد این نفخه الهی نیست.

شاید داستانی که در قرآن از انسان و خلقت آدم مطرح شده با این تلقی که ما داریم فاصله زیادی داشته باشد. داستان قرآن این است که «إِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ».^(۱) نفخ روح پس از مرحله «سَوَّيْتَهُ» مطرح می‌شود. تسویه انسان هنگام بلوغ کامل اوست. کودک، هنوز تمام استعدادهایش شکل نگرفته و انسان نیست و نفخ روح نیست. خیال نکنیم این روحی که در یک مرحله تسویه و خلقت کامل به انسان دمیده می‌شود، همان جنبشی است که در چهار ماهگی در رحم مادر به کودک دست می‌دهد. این نفخ روح پس از بلوغ و تسویه و برای کسانی است که خدا را انتخاب کرده‌اند و از غیر او بریده‌اند، که در آیه آخر سوره مجادله آمده است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»^(۲). اینهایی که از غیر حق بریده‌اند با این روح، مؤید می‌شوند. این روح، روح نباتی یا حیوانی، حتی فکر و عقل انسانی نیست. این روح، روح ایمان و روح الهی است و همین است که به خدا نسبت دارد و به او اضافه می‌شود؛ «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^(۳).

در این مرحله و پس از تسویه و شکل گرفتن خلقت انسان به این روح می‌رسیم و با جدایی از غیر خدا، مسجود فرشته‌ها می‌گردیم و مؤید می‌شویم.

در هر حال انسان پس از بلوغ و یا رسیدن به این حد تسویه و خلقت شکل گرفته، انسان می‌شود و ناچار با این انسان باید برخورد دیگری داشت. انسان با ترکیب نهایی خود به آزادی رسیده و به خود آگاهی دست یافته و این انسان عاقل، راه‌ها و هدف‌ها را می‌سنجد و از تمامی جبرهای وراثت و محیط و غریزه می‌گذرد و به آزادی می‌رسد و این آزادی نه از آگاهی که از ترکیب غریزه، تخیل، تفکر و تعقل برخاسته است. به این انسان باید به گونه‌ای دیگر نگاه کرد و برای تربیتش باید دنبال روش‌های دیگری بود.

انسانی که با مجموعه‌ای از حواس و بازتاب‌ها در ذهنش و سپس با تخیل و انگاره‌های ذهنی و سپس با کنجکاو و سپس با احساسات و عواطف و سپس با تفکر و استنتاج و تعمیم و تجرید و انتزاع همراه شده؛ این انسان در دوره بلوغش به عنصر تعقل می‌رسد و این عنصر با سنجش راه‌های شناخته شده و با سنجش هدف‌های متناسب با قدر و اندازه انسان، شخصیت او را تکمیل می‌کند و انسان را به آن جایی می‌رساند که می‌تواند بار امانت و بار تکلیف را تحمل کند. و از این به بعد این انسان که بار امانت را بر دوش دارد می‌تواند شکر کند و

۱. حجر، ۲۹

۲. مجادله، ۲۲

۳. حجر، ۲۹

به درجاتی برسد و یا کفر بورزد و پشت کند و ذلیل شود. نمی‌توان از این حقیقت چشم پوشید و برای انسان در تمامی راهش یک برنامه داشت؛ که انسان در تمام مراحل یکسان نیست.

در دوره‌ای که انسان به بلوغ نرسیده و دوره صباوت را می‌گذراند باید به:

محیط تربیت

و شکل‌های تربیت

و عوامل تربیت

و وسایل تربیت و برخورد توجه شود.

۱. محیط‌های تربیتی

تربیت اصیل، منتظر موقعیت مطلوب و محیط مناسب نمی‌نشیند، بلکه برای هر موقعیت برنامه‌ای دارد و در هر محیط روش و برخورد مناسبی را در نظر می‌گیرد و از بلبشوی بیرونی و درونی انسان و از آشفته‌گی روانی و اجتماعی او نمی‌هراسد.

محیط‌های تربیتی را می‌توان به شکل بسته، متضاد و متحرک تقسیم کرد. و از آن جا که این محیط‌ها یکسان نیستند، ناچار برای کودکی که در هر یک از این محیط‌های متفاوت قرار دارد، باید به یک نوع برخورد و یک روش تربیتی مناسب روی آورد.

محیط تربیتی بسته

گاهی محیط، محیط بسته است و یک فکر بیشتر در آن جریان ندارد. کودک از مادرش از پدرش از برادرش و از تمامی دوستان،

چیزی را می‌شنود که در مکتب می‌شنود و از استادانش می‌شنود. این چنین توافق و هماهنگی موفقی، به شک و عصیان اجازه‌ی رویش نخواهد داد و کودک با این یقینی که در دوره‌های طفولیت خرمن کرده و به دست آورده تا دم مرگ و حتی پس از مرگ هم زندگی خواهد کرد و ادامه خواهد داد.

در این چنین محیطی کار تربیت ساده است. کافی است که با لطافت و تدبیر به دل کودک راه باز کنی و ارزش‌ها و یا خصلت‌های مطلوب را به او تزریق نمایی. و چون کسی نیست که با کودک درگیر شود و با شناخته‌ها و ساخته‌های او مخالفت نماید، طبیعتاً مبتلا به شکی هم نخواهد شد و به راحتی به آن مقاصدی که برایش در نظر گرفته‌اند خواهد رسید.

و بی‌جهت نیست که در کشورهای سوسیالیستی، برای تربیت کودک بیش از هر چیز کار می‌کنند و برنامه می‌ریزند. در این محیط‌های بسته باید تمامی آموزش‌های لازم و القائات ذهنی در همین مرحله به کودک منتقل شود و هماهنگی‌ها و خصلت‌های لازم برای کارگاه و سازمان باید به کودک تزریق شود.

و چون کسی نیست که در او شک را برانگیزد و با او روبه‌رو شود کودک کمتر عصیان می‌کند و شورش می‌آورد و کمتر تضادی شکل می‌گیرد و حرکتی آغاز می‌شود.

گفتم کمتر و گرنه خالی از عصیان و شورش و تضاد و حرکت هم نیست؛ چون آدمی این قدر رام نیست. او بر آرامش هم می‌شورد و این شورش و عصیان همچون خصلت آدمی است. این طور نیست که اگر او را بستند و زنجیرهای طلا برایش گذاشتند، آرام بگیرد و به زنجیرها دلخوش شود، هرچند که به گوشش خوانده باشند و آماده‌اش کرده باشند. ما زیاد شاهد جوانه‌های عصیان حتی در محیط‌های بسته و آرام هم بوده‌ایم.

محیط متضاد

محیط باز، محیط سرشار از تضاد و درگیری است، محیطی است که فکرهای گوناگون با کودک رو به رو می‌شوند. تو امروز از مادرت چیزی می‌شنوی، پدر کارمند چیز دیگری خواهد گفت، برادر دانشجوی تو نیز حرفی دارد. هر کدام از خواهرها و برادرهای تو حرفی و برنامه‌ای دارند. در مدرسه هم با استاد‌های رنگارنگ برخورد می‌کنی که هر کدام با قیافه‌ای، پیامبر رسالت‌های گوناگون هستند و می‌خواهند در تنهایی دل تو بساط خود را پهن کنند و می‌خواهند چیزی را به تو تحمیل کنند. در چنین محیطی هر چه بیشتر تو را بسازند، زودتر خراب می‌شوی. و هر چه فکر بارت کنند، باعث می‌شود که در جریان زندگی‌ات آن را بیشتر زیرورو کنی و دچار شک

و عصیان و بدبینی و نفرت بشوی. به کفر برسی و شاید دوباره باز گردی و ایمان بیاوری و لنگر بیندازی.

در چنین محیطی نمی‌شود برای کودک ارزش‌ها و یا خصلت‌ها را دیکته کرد و حرف‌ها را مطرح نمود. هیچ مکتب و مذهبی نمی‌تواند اصالت‌ها و یا حرف‌های ساده و سطحی خود را به بچه‌ها تحمیل کند؛ چون بچه‌ها مشغول داد و ستد هستند، مبتلا هستند.

آنچه امروز در ذهن بچه می‌نشیند، فردا پاهای سنگین رهگذران نمی‌گذارند در وجود او جوانه بزند، خشکش می‌کنند، از ریشه درش می‌آورند و حتی تخم نفرت را به جای این بذر کهنه می‌کارند.

در چنین محیطی کودکان از لحاظ روانی بی‌آرام و از لحاظ آموزش و یادگیری، بدبین و دیرباور و از لحاظ عاطفی سرسخت و خشن هستند. حتی لطافت‌ها و نرمش‌ها را بر نقشه و برنامه حمل می‌کنند و محبت‌های خانواده هم دلشان را می‌زند و فریادشان را بلند می‌کند.

در این محیط برخوردهای شخصیت‌ساز و سؤال‌های دقیق و توجه‌های غیر مستقیم و بی‌اعتنایی‌های حساب شده، اثر بیشتر دارد.

محیط متحرک

هنگامی که جامعه تضادهایش را حل کرد و به حرکت پیوند داد، آن وقت امن اجتماعی و تسلط روانی، کار تربیت را ساده‌تر خواهد

کرد. فکر مسلط و مذهب مسلط که در عمل تجربه شده و از درگیری‌ها سرفراز بیرون آمده، پذیرفته می‌شود و در این روحیه‌های آماده و تشنه که از درگیری‌ها فرسوده و خسته شده‌اند، قرار می‌گیرد. مگر آن که در عمل دوباره نارسایی‌ها احساس شود و شکست مکتب سابق نمودار گردد. و یا این که تبلیغات و وسوسه‌ها با دروغ‌های راست و راست‌های دروغ و ترکیب‌های حق و باطل، این شکست و نارسایی را تبلیغ کنند و در روحیه کودک و نوجوان بذربی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی و سخن از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو را سبز کنند و او را به همراهی غریزه‌های مشتاق و لذت‌های غافل و غفلت‌های لذیذ به بسترهای نرم و خوشی‌های کاذب بیاورند. و همراه این لذت‌های مخدر آنچه را که می‌خواهند، به او تزریق کنند و آنچه را که نمی‌خواهند، در او بسوزانند.

۲. روش‌های تربیتی

اینها محیط‌های گوناگون بودند و هر کدام نیازمند روشی و برخوردی مناسب. در محیط بسته می‌توانستی فکرها و ارزش‌ها و یا خصلت‌های مطلوب را در ضمن داستان‌ها و اشاره‌ها و یا همراه تحمیل‌ها و تدبیرها و تشویق‌ها، به طور مستقیم و غیر مستقیم به بچه‌ها بگویی، ولی در محیط‌های باز چه می‌کنی و چه می‌گویی؟

تو در زمینه‌ای هستی که فکرها و گوناگون در کمین بچه‌هاست. آنچه از مکتب به آنها تحمیل کنی و یا حتی تفهیم کنی، بار او را سنگین‌تر می‌کند. او نمی‌تواند حسین را آن‌طور که تو می‌فهمی بفهمد. او ارزش‌ها را در آن سطحی که تو احساس می‌کنی نمی‌تواند احساس کند و در آن سطحی که احساس می‌کند، نمی‌تواند جلوگیری کند. و در آن هنگام هم دنبال

یادگیری نمی‌رود؛ که این حالت خطرناک در او سبز شده: بابا ول کن، ما اینها را شنیده‌ایم، از گهواره تا گور به گوشمان خوانده‌اند. و این است که دنبال تعلم و آموزش نمی‌رود و آنچه را که باید نمی‌آموزد. این تفهیم‌ها و تحمیل‌های زودرس ریشه کنجکاوی و طلب را در کودک خشک می‌کند و دروازه‌های ذهن او را درست در هنگام لازم به روی تو می‌بندد.

در این محیط‌های باز چه باید کرد؟ در محیط‌های بسته و متحرک کار ساده‌تر و آسان‌تر است و فقط باید حساب عصیان‌های انسانی و شورش‌های اصیل کودک را داشت و با روش مستقیم و یا غیر مستقیم با تفهیم و یا تحمیل و یا تدبیر و یا تشویق و تهدید، خصلت‌ها و یا ارزش‌ها را به او عرضه کرد. ولی در محیط‌های باز باید دنبال روش و وسایل بهتری بود؛ که این روش‌ها و این وسیله‌ها و این طرح خصلت‌های خوب و یا ارزش‌های والا، در تجربه شکست خورده است و درگرفته‌ها و عقبه‌های تربیتی مانده است.

در این محیط به جای خصلت‌های راستگویی، تعاون، فداکاری، استقامت، صبر و شجاعت و ... و به جای ارزش‌های انسانی - اجتماعی چه خصلت و یا ارزشی، قابل پی‌گیری و سزاوار بازسازی است؟

اگر ما بتوانیم به جای این خصلت‌ها و ارزش‌ها، **شخصیت و حریت و تفکر** را در کودک پایه بگذاریم کار بزرگی کرده‌ایم؛ **شخصیتی** که کودک را در برابر هجوم‌ها مسلط کند و به دیگران اجازه ندهد که به جای او تصمیم بگیرند و با دستور و یا نصیحت و دلسوزی بر او تحمیل کنند. و **حریتی** که مهاجم را حتی اگر در عادت‌های کودک رخنه کرده و در ناخودآگاه او نفوذ کرده باشد، بیرون بریزد و این بار تحمیلی را بیندازد و این برگ‌های زرد را بگذارد تا در او دوباره جوانه‌ها و شکوفه‌ها سبز شوند. و **تفکری** که بتواند لباس تازه‌ای برای او دست و پا کند و اندام عریان او را بپوشاند.

این **شخصیت و حریت و تفکر**، می‌تواند کودک را در محیط‌های باز، مسلح کند و مهاجم‌های کهنه‌کار را در بن بست بگذارد. با شخصیت یافتن کودک، این توقع که دیگران چه کرده‌اند، با این محاکمه که من چه کرده‌ام جا عوض می‌کند و کودک به دست خود نگاه می‌کند و منتظر کارهای بزرگی است که می‌تواند از او صادر شود. و این است که به جای نفرت و بدبینی و حساب‌رسی دیگران به باغ دست‌های خودش نگاه می‌کند و از همت خود مدد می‌طلبد که او فرزند همت خویش است.

با حریت و آزادی کودک، نمی‌شود و نمی‌توانم‌ها با چگونه

می‌شود و چطور می‌توانم جا عوض می‌کنند و همین سؤال زمینه‌ای برای **فکر** و مقدمه‌ای برای **تجربه آموزی و عبرت‌گیری** کودک فراهم می‌سازد. در حالی که کودک دروازه‌های ذهنش را باز گذاشته، از هجوم تلقین‌ها و وسوسه‌ها در امان است. در حالی که آمادگی برای تجربه کردن و عبرت برداشتن و فکر کردن دارد و مشکل را می‌شناسد، در زیر فشار مشکلات و بحران‌های متضاد، کمر خم نمی‌کند و از پای نمی‌افتد؛ که کار و انتخاب او فشار مشکل را به صورت مناسب تبدیل کرده و انرژی مزاحم را رهبری نموده است.

ما اگر در ادبیات داستانی و نمایشی بتوانیم به جای شعارهای سرد و یا تلقین‌های پنهان، این احساس **برخورد با مشکل و حل مشکل** را به کودک و نوجوان بیاموزیم و توقع او را از دیگران به خودش بازگردانیم که دیگران هم بیش از او دستمایه‌ای نداشته‌اند، کار نو و ارزنده‌ای را آغاز کرده‌ایم.

وگرنه با این ماهی‌های سیاه و سرخ و زرد کوچک و بزرگ که در نهایت یک خصلت را فریاد می‌کند و یک راه حل را تبلیغ می‌کند بدون آن که کودک مشککش را تجربه کرده باشد و برای حلش کوشیده باشد و از تجربه و عبرت و تفکر و تعقل خودش مایه گذاشته باشد، به جایی نمی‌رسیم و به دریایی راه نمی‌بریم و از دریا به آسمانی دست

پیدا نمی‌کنیم.

طرح چنین ادبیاتی، مناسب با محیط بسته سوسیالیستی است و در جامعه باز و یا متحرک، نقش مفیدی نخواهد داشت، ولی متأسفانه مسئولین خانه کودک و ادبیات کودک نه خود با مشکل برخورد کرده‌اند و نه با وعی و تسلط، به راه حل‌ها فکر کرده‌اند و نه راه حل مناسب را می‌شناسند و نه غرور مقدسشان اجازه می‌دهد که به جایی دیگر سرکشی کنند و از فکری کمک بگیرند. اینها بدون در دست داشتن معیاری به نقد ادبیاتی می‌پردازند که در نهایت، پیامبر خصلت‌های خوب راستگویی و تعاون و فداکاری و مبارزه است و اگر پیامبر مغرضی نباشد، مفید هم نیست. آخر کودک چگونه و در چه زمینه‌ای به این راستگویی و فداکاری و تعاون و مبارزه روی بیاورد و در زندگی خودش اینها را تجربه نماید. این ادبیات به **تناقص ذهن و زندگی کودک** کمک می‌کند و کودک را در بحرانی می‌گذارد که هنوز راه و رسم برخورد با آنان را نیاموخته و این درد نه فقط درد ادبیات کودک که گرفتاری هنر و نقد هنر ما نیز هست که بچه‌های خوب ما وقتی خواستند کاری بکنند، هر کدام به گوشه‌ای از کارهای آمریکای لاتین و آفریقا و اسپانیا و چین و ژاپن و کره و هند و سوریه گره خوردند و به مقتضای روشنفکری اسلامی و یا اسلام قاطعشان به انتخابی

محدود و مبتلا دست زدند و بدون داشتن تئوری جدیدی از هنر و رشد و ابعاد آن و بدون درکی مسلط از زیبایی و واقعیت و التزام و مسئولیت، هر کدام در دامان داستانی شیرین و یا نثری مسلط و یا طنزی حاکم و یا دردی گنگ، سرخویش گذاشتند و دنباله کار خویش گرفتند و بر همه خندیدند که هنر را نمی‌شناسند و هنر شناس را ارج نمی‌نهند.

۳. عوامل تربیتی

نقطه ضعف‌های کودک، همان راه‌های کنترل او هستند. چه کودک چه بزرگ در برابر ضعف‌های خود به زانو می‌افتند و تسلیم می‌شوند، ولی همیشه تسلیم، علامت تربیت و پذیرش نیست. مادام که احساس بیگانگی در میان است، پذیرش در کودک و مقبولیت برای مربی تحقق می‌یابد؛ بگذر از این که اکثر مربیان امروز حتی تسلیم و همکاری کودک را نمی‌توانند به دست بیاورند و از راه‌هایی که بچه‌ها یکدیگر را به تسلیم می‌کشاند و از یکدیگر شیرینی و شکلات و توپ می‌گیرند و با هم کنار می‌آیند، نمی‌توانند استفاده کنند؛ چون همان طور که نقطه ضعف‌های کودک او را ذلیل می‌کند، نقطه ضعف‌های مربی هم او را ناتوان می‌سازد و کودک باهوش را بر او مسلط می‌نماید. هنگامی که پدر و مادر و یا مربی از فریاد کودک و یا آبروریزی او و یا امساک از خوردن و نوشیدن او و یا از قهر و بی‌اعتنایی او عاجز

می شوند، نمی توانند توقع کنترل و یا تربیت کودک را داشته باشند؛ که در واقع با شناسایی عوامل حاکم بر آنها و لورفتن قوانین مسلط بر وجود آنها، کودک به تسلیم و تربیت آنها موفق شده و آنها را با خود همراه کرده است.

گذشته از نقطه ضعف‌ها و علاقه‌ها و نفرت‌های مقطعی و موقتی کودک، می‌توان در او از احساسات و عواطف عمیق‌تری استفاده کرد. احساس تقلید و یا رقابت و یا ترس و عشق و یا مقبولیت و یا مسئولیت و شخصیت و یا همدردی و همکاری و یا ترحم و یا غرور او می‌تواند راه نفوذ مناسب و روش جذب خوبی باشد، به شرط این که با این عوامل فقط خصلت‌ها و حالت‌ها را منتقل نکنیم و شخصیت و حریت و تفکر را به کودک هدیه کنیم. و به شرط این که تقلید همراه خشونت و رقابت به تحقیر نینجامد و از هر کدام از این عواطف به اندازه و در هنگام مناسب استفاده بشود.

این دو شرط، شرط‌های اساسی و مهمی هستند. پدر می‌تواند در صورتی که در دل فرزندش ذلیل نشده باشد با شخصیت و حریت و سؤال‌های خود، همین حالت‌های اساسی را در کودک پایه‌ریزی کند و کودک با تقلید از پدر، حالت تقلید و پذیرش را کنار بگذارد و در برابر هر طرحی سؤالی داشته باشد.

باید توجه داشت که هر کدام از این عواطف و احساسات، خود

رشته‌های متعددی دارند و به گونه‌های متنوعی مورد استفاده قرار می‌گیرند. علاقه می‌تواند مستقیماً کودک را همراه کند و می‌تواند در صورت قهر و یا بی‌اعتنایی و یا محبت به دیگری و یا تشویق و تهدید مستقیم و غیر مستقیم - به در می‌گویم دیوار تو گوش کن - مورد استفاده قرار بگیرد.

این مهم است که مربی آن قدر از یک عامل استفاده نکند که دستش خوانده شود و برنامه‌اش قابل پیش‌بینی باشد؛ چون آنچه شناسایی بشود خنثی و بی‌فایده خواهد بود و کودک در برابر آن مصونیت می‌یابد و آماده‌ی عکس‌العمل پیش‌بینی شده می‌ماند؛ که تحقق پیش‌بینی‌ها برای او لذت‌آفرین است.

۴. وسائل تربیت

آن عوامل شناخته شده و احساسات و عواطف عمیق کودک و همان نقطه ضعف‌ها که عامل کنترل و تسلیم کودک بودند، می‌توانند به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم به کار گرفته شوند. برخورد مستقیم یعنی برخوردی که در سطح آگاهی کودک کارگر است و با توجه کودک مورد استفاده قرار می‌گیرد و برخورد غیر مستقیم برخوردهای پیچیده و یا برخوردهای هنری و عمیق است که در ناخودآگاه کودک اثر می‌کند و کودک را از داخل می‌سازد و همراه تخیل و صحنه‌پردازی کودک در دنیای او زنده می‌شود.

تدابیرها و دقت‌های مربی و مشورت با کودک و واگذار کردن مسئولیت‌ها و چشم‌پوشی از ضعف‌های ناخواسته آنها و تو سری نزدن و حتی کوچک جلوه دادن خسارت و ضررهای وارده از ناحیه کودک می‌تواند شهادت اقدام و شخصیت برخورد و قدرت تحمل مسئولیت‌ها و تصمیم جبران شکست‌ها و ضعف‌ها را در کودک زنده

کند و همان طور که گذشت می‌تواند راز شخصیت و حریت و تفکر را به کودک بیاموزد و او را در برابر هجوم دیگران واکسینه کند و مصونیت ببخشد.

نکته‌ای که در این مورد باید یادآوری شود این است که مربی برای استفاده بهتر از وسایل تربیتی، ناچار است که شرایط رشد و حالت‌های روانی کودک را بشناسد. باید از نیروها و استعدادهایی که در بچه‌ها به تدریج شکل می‌گیرند، مطلع باشد تا از کار طبیعی این نیروها دچار بهت و سرگیجه نشود و در برابر هجوم این نیروها عکس‌العمل مناسب داشته باشد.

آگاهی از این نکته مهم است که کودک در چه مرحله‌ای حواسش و در چه مقطعی احساسات گوناگونش و تخلیش و کنجکاوی‌اش و احساس مقبولیتش و احساس مسئولیتش و احساس شرم و خودداری‌اش و دیگر احساساتش شکل می‌گیرد. اگر مربی این حالت‌ها و احساس‌ها را نشناسد نمی‌تواند در برابر کسانی که اینها را در کنار هزارها تست تجربه کرده‌اند و به بهره‌برداری از آن مشغول شده‌اند موضع مناسب داشته باشد و نمی‌تواند پاسخ مثبتی بدهد؛ یا به تقلید و ذلت می‌افتد و یا به غرور و خشونت و در هر حال گرفتار مشکلات و درگیری‌هایی خواهد شد که بسیار شاهدش بوده‌ایم و خواهیم بود.

اگر مانند مکتب‌های تربیتی معاصر که معتقدند باید بچه‌ها را از

کودکی پرکرد و آموزش داد و قهرمان‌هایش را به گوشش خواند، ما هم بخواهیم که قهرمان‌هایی همچون حسین و یا همچون علی اکبر و قاسم را به عنوان درس‌های تربیتی بچه‌ها در همین دوره‌ها به آنها معرفی کنیم و پافشاری کنیم، فردا باید منتظر ظهور نفرشان باشیم؛ چون این درس‌های بزرگ آن قدر کوچک نیستند که ذهن بزرگان ما تحمل تمامی ابعاد آن را داشته باشد، مثلاً مصیبت حسین را چگونه برای بچه‌ها بازگو می‌کنیم که راستی مصیبت حسین باشد. مصیبتی که بر تمامی آسمان و زمین اثر گذاشته و حتی از احساس بزرگ‌ها سبقت گرفته چگونه برای بچه‌ها بازگو می‌شود. مصیبت حسین مصیبت باغبانی است که مجبور است به خاطر هجوم دشمنان، نخل‌ها و درختانی را که با خون دل پروریده و به آنها علاقه دارد، قطع کند و از ریشه درآورد، تا اگر آنها کمک او نشدند، عصای دست دشمن نشوند. رنج حسین از این است، کسانی را باید از دم شمشیر بگذراند که پدران و برادر و خودش طی سال‌های سال آنها را از خاک بیرون کشیده و نیرو داده ولی اکنون آلت دست دشمن شده‌اند.

ما چگونه می‌توانیم این یک بعد از مصیبت حسین را برای بچه‌ها بازگو کنیم و چگونه می‌توانیم این احساس را در روح عظیم حسین به بچه‌ها نشان بدهیم؟

می‌بینیم که داستان‌هایی از این قبیل چقدر سطحی و مبتذل و از پیش قابل تخمین هستند و حتی داستان‌های دیگران و قهرمان‌های

تخیلی و یا واقعی آنها بر اینها می‌چربد. چرا؟ چون ما این ارزش‌ها را به ابتدال کشانده‌ایم. در جامعه بسته راحت می‌شد با مسائل این طور برخورد کرد؛ چون بچه‌ها دچار شک و شبهه نمی‌شدند و در هنگام بلوغشان هم می‌توانستند آن ابعاد گسترده و احساسات عمیق حسین را تا اندازه‌ای بشناسند و به او عشق بورزند و او را الگو بگیرند ولی در این شرایط که هزار نیش و گوشه و هزار کنایه در میان است، چگونه می‌توان به این روش روی آورد.

آنچه در روایات ما مطرح شده، در محیطی است که جامعه به امن و حرکت رسیده باشد و مدینه الرسول باشد. در این چنین جامعه‌ای به خاطر تسلط در تجربه و موفقیت در عمل شبهه‌ای سبز نمی‌شود؛ که مکتب در عمل موفق بوده و برخوردها سنگینی نمی‌کند؛ که ابعاد وسیع آن پذیرفته شده. ولی در هنگام شروع کار، رسول با سلام کردن به بچه‌ها، به آنها شخصیت می‌دهد و با محبت و انس با آنها، در دل‌هاشان راه می‌یابد و با به کار گرفتن آنها، به تربیتشان می‌پردازد تا بتوانند در برابر هجوم وحشی فکرهای گوناگون و در برابر زنجیرهای عادت و تقلید سربردارند و ایستادگی کنند.

اگر ما جایگاه عمل رسول را نشناسیم ناچار آنچه را که در یک جامعه متحرک و راه یافته مطرح است، در جامعه باز متضاد درگیر با تبلیغات وسیع پیاده می‌کنیم و ارزش‌های بزرگ را به ابتدال می‌کشانیم و به نفرت راه می‌دهیم و خیال می‌کنیم که کار کرده‌ایم و به اعماق

دست یافته‌ایم.

اینها تجربه‌های ماست. خیلی‌ها می‌توانند از آن چشم‌پوشند ولی با چشم پوشی پوشیده نخواهد ماند. اگر این‌گونه با شتاب و گذرا به این همه اشاره می‌کنیم به خاطر این است که طرحی از تربیت اسلامی در دست داشته باشیم و با فقه و با توجه به مقاصد و معانی کلام، به متون روایات و تاریخ اسلام روی بیاوریم، وگرنه با برخوردهای سطحی، روایات بزرگی به ابتدال کشیده می‌شود و در بن‌بست برداشت سطحی ما اسیر می‌گردد. و ما با عنوان تربیت اسلامی کاری را شروع می‌کنیم که میوه‌هایش در دهان دشمن است؛ چون ما زمینه کار آنها را آماده می‌کنیم.

و همین تجربه برای ما کافی است که بچه‌هایی همراه تربیت‌های به اصطلاح اسلامی به الحاد و کفر و یا فسق و فحشا و شیطنت روی می‌آورند و از آن طرف بچه‌هایی در محیط‌های بی‌خبر از اسلام و سرشار از جلوه‌ها و کرشمه‌های دنیا، پس از بلوغ، به اسلام گره می‌خورند؛ همچون تشنه‌های کویر در کنار چشمه سارها. این تجربه نشان می‌دهد و گویاست.

مسئله این نیست که مسائل بد مطرح شده‌اند، بر فرض خوب هم مطرح بشوند، مگر ظرف وجودی کودک چقدر گنجایش دارد و چقدر از دریا برمی‌دارد، چقدر می‌توانی از خون حسین و یا اشک علی برای بچه‌ها حرف بزنی؟ چگونه می‌توانی از عمق نگاه رسول برای او

تصویر بکشی؟ این ساده کردن‌ها و به بساطت کشاندن این معانی عظیم، غرامت‌های سنگینی را به دنبال خواهد آورد.

در هر حال این وسایل تربیتی مستقیم و غیر مستقیم است و تو می‌بینی که تربیت‌های معاصر و مکتب‌های موجود، چگونه بچه‌ها را در جو اجتماعی قرار می‌دهند و چگونه با روح جمعی، از آنها کار می‌کشند. بچه‌هایی که در خانه حاضر نیستند حتی رختخوابشان را جمع کنند و برای خودشان صبحانه بیاورند، می‌بینی که در جمع اردو چه کارهایی را با شوق انجام می‌دهند. چرا؟ چون اینها خودشان نیستند، که نگاه‌ها و روح جمع آنها را به کار کشیده و بر آنها حاکم است و تو فکر می‌کنی این حکومت تا چه مقدار تحمل می‌شود؟ این روش‌ها برای کسانی مطلوب است که می‌خواهند فقط کارها پیش برود.

اگر تو بخواهی که آدمی با عمل خودش به رفعتی برسد این چنین روش‌هایی را نخواهی پذیرفت.

فصل دوم

انسان با شکوفایی عقل به بلوغ می‌رسد. عقل نیروی سنجش است و با فکر که نیروی استنباط و استنتاج است تفاوت دارد و همین طور با هوش و قدرت‌های ذهنی و مهارت‌های مغزی انسان نباید اشتباه بشود.

با رشد متناسب این نیرو، انسان به جمع‌بندی و سنجش دستاوردهای فکر و هوش و تربیت و شرایط تاریخی، جغرافی و اجتماعی خود می‌پردازد و راه‌های ارائه شده و هدف‌های مطلوب را به نقد می‌کشد و زیر سؤال می‌برد. اکنون بر خود وقوف دارد و خودش را یافته و وجدان نموده است.

این نکته دقیق است؛ دورهٔ تسویهٔ انسان از بلوغ به بعد شروع می‌شود و این بلوغ را با بلوغ تقویمی و بلوغ اندام‌های انسان نباید

اشتباه کرد. در این آیه هست: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ^(۱)».

بلوغ نکاح و شکوفایی اندام‌های جنسی و شکوفایی عاطفی و روانی، با رشد تفاوت دارد. چه بسا که بالغی سفیه و یا مجنون باشد؛ یعنی از این نیرو به طور کامل یا نسبی محروم باشد.

درباره موسی آمده:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا^(۲)». **بلوغ اشد**، رسیدن

به کمال و قوت در تمامی نیروها و استعدادهاست. و این همان مرحله تسویه است. اما دوره تسلط و استیلای انسان، دوره استواء نام دارد که در بعضی از روایات به چهل سالگی تفسیر شده است. در این مرحله این نیروها به کار گرفته شده و بحران‌هایش را پشت سر گذاشته است و انسان با تعادل و تسلط همراه است.

انسان با رسیدن به مرحله تسویه و بلوغ نیروها و استعداد‌های خود، به ترکیب کاملی دست می‌یابد. ممکن است اندازه‌ها و تقدیر و رابطه این تقدیرها در افراد متفاوت باشد ولی تا این ترکیب شکل نگیرد، انسان به انسانیت، به بلوغ و به تکلیف و مسئولیت نمی‌رسد. همراه تسویه و ترکیب کامل، انسان به دو خصلت **وجدان** و

آزادی می‌رسد و عامل این هر دو، شکل گرفتن عنصر تعقل آدمی است که انسان بر دو مسأله با عقل نظارت دارد: **بر اهداف** و **بر راه‌های** ارائه شده از محیط و تربیت و فکر و غرایز. و همین وجدان و درک انسان، به آزادی انسان تفسیر می‌شود و این آزادی، مبنای تکلیف و مسئولیت است نه آگاهی، که از انسان می‌پرسند: «هَلَّا تَعَلَّمْتَ^(۱)»؛ چرا آگاه نشده‌ای و چرا حرکت نکرده‌ای؟ و این همان نکته دقیقی است که در این جمله آمده: «مبنای مسئولیت آگاهی نیست، توانایی انسان است.» از تو نمی‌پرسند چرا توانا نیستی ولی می‌پرسند که چرا آگاه نشده‌ای.

مسئولیت بر اساس آزادی است و آزادی انسان بر اساس ترکیب کامل و این تسویه است. و در ترکیب، اصالت با اجزا نیست و روبنا و زیربنا معنا ندارد. در ترکیب اصالت با ترکیب است و این ترکیب، مبنای آزادی است.

آزادی انسانی بر اساس شناخت نیست. آگاهی از جبرها و قانون‌مندی‌ها یک مرحله دیگر از آزادی را در برابر طبیعت و جامعه به دنبال می‌آورد، ولی آزادی انسانی ما وابسته به این تسویه و ترکیب است.^(۲) اگر این ترکیب در انسان نبود، همچون بقیه یاران جنگل آن

۱. نساء، ۶

۲. قصص، ۱۴

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۸۰

۲. در روش نقد جلد ۲ ص ۲۶ - ۳۷ از چند مرحله آزادی انسان یاد می‌شود: آزادی بر

حرکت علمی و حرکت‌های دیگر در انسان شکل نمی‌گرفت.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّيكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكِبَكَ»^(۱).

تعدیل انسان پس از مرحله تسویه و همراه چنین ترکیبی است. و این ترکیب در صورت‌های مختلف و همراه اندازه‌ها و تقدیرهای مختلف پابرجاست و در هر صورتی تحقق دارد؛ چون رابطه این نیروها مهم است، نه اندازه آنها. ترکیب آنها اصالت دارد نه تقدیر و اندازه‌هاشان. و به دنبال چنین تسویه و تعدیل و ترکیبی، بلوغ و وجدان و آزادی انسان شکل می‌گیرد و این چنین انسانی موضوع تربیت ماست و این چنین وجودی را نمی‌شود که دستش را بگیریم و ببریمش مهمانی، حتی اگر این مهمانی ضیافت خدا باشد. انسان باید بشناسد و رنج‌ها را ببیند و گام بردارد و بیاید. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ...»^(۲)؛ انسان! تو با رنج این راه را تا لقاء خدا در پیش داری و دوره‌های گوناگون را باید بگذرانی و سوار بشوی و در این رکوب، تو حتماً دو تطابق و هماهنگی را خواهی داشت؛ «لَتَرْكَبُنَّ

→ اساس ترکیب، آزادی بر اساس آگاهی از جبرها و قانون‌مندی‌ها، آزادی بر اساس عشق و ایمان از غرایز و احساسات و آزادی از آزادی بر اساس عبودیت. آزادی انسانی، با آزادی بر اساس علم و عشق و عبودیت تفاوت دارد.

۱. انفطار، ۶ - ۸.

۲. انشقاق، ۶.

طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»^(۱).

این چنین انسانی موضوع کار تربیتی است. این انسان را نمی‌شود با استخفاف، پوک کرد و با تلقین‌ها حرکت داد و همراه روح جمعی و در یک جو رو در بایستی به کار کشید و با شعارها داغ کرد.

البته این طور، بازدهی عمل بیشتر خواهد شد ولی انسان اگر این طور عمل کند و به کار بیفتد، از کارش بهره نمی‌گیرد. بهره‌مندی انسان از عملش به اندازه بینش و بصیرتش می‌باشد. خوب دقت کنید! آدمی از عملش به اندازه بینش و بصیرتش بهره می‌برد. سر بهره‌های گوناگون و پاداش‌های متفاوت در برابر عمل‌های مساوی، در همین نکته است، «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ»^(۲)؛ آنچه به عمل شکل می‌دهد، نیت و بینش عامل است و هر کس مطابق این شکل دهنده عمل می‌کند.

روش‌هایی که انسان را در رابطه با جبرهای اجتماعی و تاریخی و یا بازتاب‌های غریزی او شناسایی می‌کنند و تحلیل می‌کنند، چه غریزه قدرت و یا غریزه جنسی و یا غریزه‌های دیگر، از اساس نارسا و کوتاه هستند. اینها لباس‌هایی هستند که حتی انگشت پای آدم را هم نمی‌پوشانند و کم و کوتاه هستند تا چه رسد تمامی اندام این انسان

۱. همان، ۱۹.

۲. اِسْرَاء، ۸۴.

بزرگ‌تر از امروز و دیروز و مسلط بر یک جبر و دو جبر.

مسئله این نیست که این عوامل و این شرایط مؤثر نیستند، مسئله این است که انسان، ترکیبی از این تأثیرهاست. و در این ترکیب، انسان، انسان است. و این انسان **معدّل**، موضوع تربیت ماست. وگرنه انسان مطرح نیست، سفیهی در میان است که ولایتش را دیگری و یا دیگران به گردن گرفته‌اند.

روش تربیت انسان بالغ

تربیت این انسان به طور خلاصه از ادراکات حضوری و بلاواسطه آغاز می‌شود. تفکر در این ادراکات حضوری و دور از شک و شبهه، با سؤال آغاز می‌شود نه با شک؛ که شک خود محتاج دلیل است ولی سؤال بر اساس کنجکاوی انسان، عامل شروع استنتاج از ادراکات حضوری و سرآغاز جریان رشد و جریان رویش و فلاح است.

انبیا با ذکر و یادآوری از این معلومات حضوری کار را آغاز می‌کنند و این جریان فکری را از اسلام تا ایمان تا تقوا تا احسان تا اخبات تا سبقت تا قرب تا لقاء تا رضوان، پایه می‌گذارند. و این چنین جریانی، فلسفه اسلامی را توضیح می‌دهد.

انسان با درک حضوری و با وجدانی که از خود دارد، وضعیت و تقدیر و ترکیبش را می‌شناسد.

شناخت وضعیت انسان، انعکاس ذهنی واقعیت خارجی و جهان

بیرون را و حاکمیت مسلط بر این انسان و جهان را همراه دارد.

شناخت تقدیر و اندازه عظیم استعدادهای انسان، استمرار و ادامه انسان، پس معاد و دنیای دیگر را تحلیل می‌کند.

شناخت ترکیب انسان، نقش ضروری انسان و ضرورت تحرک را مشخص می‌نماید و او را از تنوع‌ها و سرگرمی‌ها آزاد می‌سازد و گرفتاری‌ها و بلای دنیا را که عامل حرکت و رفتن است توجیه می‌نماید.

این چنین، جریان فکری انسان آغاز می‌شود و بینش جدید از انسان و جهان و ادامه انسان و استمرار جهان و نقش انسان در این راه و گرفتاری‌های لازم برای حرکت و ضربه‌های لازم برای رهایی، در او گرایش و کشش جدیدی و دقت و التزام و تعهد عمیقی را به دنبال می‌آورد.

این جریان درست مثل رویدن گیاه است که در این آیه آمده: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ^(۱)»؛ کسانی که همراه رسول هستند و با او ایمان آورده‌اند با شدت و خشونت و با رحمت و محبت و با رکوع و تواضع و سجود و قرب و ابتغاء و طلب همراهند، «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ». اینها مثل زرع و گیاهی هستند که در ادامه آیه به

این مراحل رشد و نموشان اشاره دارد.

اینها مثل گیاه هستند. گیاه یک دوره پنهان و کمون دارد، یک دوره استتار دارد، بعد جوانه می‌زند؛ «أَخْرَجَ شَطْأَهُ» و سر می‌کشد؛ «فَأَزْرَهُ» و قدرت و غلظت می‌یابد؛ «فَأَسْتَعْلَظُ» و بر پا می‌ایستد و مستقل می‌شود؛ «فَأَسْتَوِي عَلَى سَوْقِهِ».

اینها مراحل رشد و فلاح و رویدن انسان است؛ کمون و استتار و جوانه زدن و سرکشی و قدرت و غلظت و استغلاظ و استقلال. و در این جریان مفصل، فلسفه و عرفان و اخلاق و سلوک و فقه اسلامی به هم گره می‌خورند.

خوب دقت کنید! هنگامی که انسان این گونه و بر اساس ادراکات حضوری، نه تجربه‌گرایی و نه عقل‌گرایی اصطلاحی، تفکراتش آغاز می‌شود و رویدن آغاز می‌کند، ناچار این جریان فکری، به شهادت و حضور می‌رسد و به اشراق می‌رسد؛ چون از این جا منشأ گرفته است و از این دامان سربلند کرده است.

باید مختصری درباره دل و عقل و عشق و مغز و اشراق و استدلال توضیح داده شود. اشراقی که حتی در عرفان مسلمین مطرح است، به معنای امری اشراق نیست که منبعش را دل معرفی می‌کنند. اشراق یعنی ادراک بلاواسطه انسان از خویش و از هستی. اشراق هنگامی است که وجود انسان حدودش را می‌ریزد و دیوارهایش را می‌شکند.

ما دل و احساس را منبع شناخت و آگاهی نمی‌دانیم و به دنبال پاسکال مثل خیلی از مارکسیست‌ها و دانشمندان مسلمان سینه نمی‌زنیم.

این دسته، شناخت را به هنری و علمی تقسیم می‌کنند. یکی برخاسته از احساس و دیگری برخاسته از عقل و فکر. و آن چنان تضادی بین عقل و عشق و دل و عقل می‌اندازند که بیاو ببین. ادبیات ما سرشار از این حکایت **عقل گفتا و عشق گفتا** است؛ در حالی که بین دل و عقل عاشق هیچ درگیری نیست. درگیری میان عقل فارغ و دل عاشق است. ما می‌خواهیم عشق ابراهیم را با عقل خودمان بسنجیم، در حالی که **عشق ابراهیم** را باید با **عقل خودش** سنجد. هر عقلی این را می‌پذیرد که مهم را فدای مهم‌تر کن. وقتی ابراهیم در راه مهم‌تر، اسماعیل‌اش را ذبح می‌کند، درست این کار هماهنگ و طبیعی است؛ همان طور که تو پولت را فدای یک کیلو سیب می‌کنی و یا عمرت را فدای فرزندت. پس عشق و عقل ابراهیم هماهنگ است و تضادی ندارد. این تضاد ساختگی به خاطر این است که ما جایگاهش را در نظر نمی‌گیریم و آدم‌ها را با هم قاطی می‌کنیم. دل، منبع احساس و **حب الخیر** است که در سوره‌ عادیات آمده. قبل از این احساس، در انسان شهادتی به وجود می‌آید. این شهادت همراه **حب الخیر**، در انسان حرکت ایجاد می‌کند؛ که «**إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ**

لَشَدِيدٌ^(۱)». می‌بینی که **شناخت و شهادت و حب و احساس و حرکت و عمل** چگونه با یکدیگر پیوند می‌خورند و تفکیک شناخت و ایدئولوژی و عمل را بی‌معنی و پوچ می‌سازند. و این گونه **تربیت و فلسفه و عرفان و سلوک و اخلاق و فقه** به هم پیوند می‌خورند؛ چون با این تربیت، این بینش و شهادت می‌آید و این شهادت و حب و بغض و احساس، به هم گره می‌خورند و اخلاق اسلامی را شکل می‌دهند و بدی‌های برخاسته از غریزه و محیط و تربیت و عادت را با این شهادت و احساس ترکیب می‌کنند و **تبدیل** می‌کنند؛ که «**يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**^(۲)». و این ترکیب با تلقین و حرف و یا ریاضت و عادت نیست، که به مقتضای دعای مکارم الاخلاق، «**معرفت و یقین**» و «**محبت و ایمان**» و «**نیت**» و «**عمل**»، این چهار عنصر با آنچه که داری **ترکیب** می‌شوند و **تبدیل** می‌کنند. و در واقع شناخت و شهادت تو، با محبت و احساس، اساس این ترکیب هستند.

ترکیب معرفت و محبت، رذایل **قوه‌ واهمه** و **مخیله** و **عاقله** و **غضبیه** و **شهویه** را تبدیل می‌کند. این تبدیل، خصلت ممتاز اخلاقیات اسلامی است. اسلام برای تکمیل خلق و خوبی‌ها و تبدیل رذایل و بدی‌ها، تنها بر حرف و تلقین و ریاضت و عادت تکیه نمی‌کند؛ که در

۱. عادیات، ۷ - ۸

۲. فرقان، ۷۰

انسان ترکیبی را از معرفت و محبت ایجاد می‌کند تا تبدیل را فراهم کند و همان طور که در طبیعت همراه ترکیب، تبدیل‌ها شکل می‌گیرد و بن‌بست‌ها می‌شکند، همان طور می‌توان نعمت‌ها را به کفر تبدیل کرد؛ که «بَدُّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا^(۱)» و آنها را به بن‌بست کشاند.

آگاهی و معرفت به این نکته که اگر یک بذر را به خاک بدهم سنبله‌هایش را جمع می‌کنم و اگر یک تومان بدهم هفتصد تومان برمی‌دارم، این آگاهی، من را اگر با بخل شدید هم همراه باشم به سخاوت می‌کشاند.

علی(ع) از کنار زباله دانی می‌گذرد، غذاها گندیده‌اند، می‌ایستد، نگاه می‌کند و می‌فرماید: «هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْأَخِلُّونَ^(۲)». تو می‌بینی که بخل، نعمت‌ها را برای ننگه نمی‌دارد، که می‌گنداند.

همراه این شهادت و بینش، بخل به سخاوت تبدیل می‌شود. با این ترکیب، تبدیل تحقق می‌یابد. همین طور احساس ریا و تظاهر و احساس مقبولیت و ستودن و ستوده شدن، که ما دوست داریم خودمان را در چشم‌ها بنشانیم و خودمان را مطرح کنیم. این احساس‌ها هنگامی که با این شناخت و شهادت همراه شد، که تو می‌بینی دنیا راه است که نقش تو حرکت است، پس ناچار باید به

گونه‌ای حرکت کنی که گردی بلند نشود، باید به گونه‌ای بروی که وجودی و چشمی را اسیر نکنی و جذب ننمایی. هنگامی که این شناخت با این احساس‌ها ترکیب می‌شود، در تو ترس و خوف به وجود می‌آید که علی(ع) درباره متقین می‌فرماید: «إِذَا زُكِّيَ أَحَدُهُمْ، خَافَ^(۱)»؛ هنگامی که از آنها تعریف می‌کنی، ترس برشان می‌دارد. ترکیب جدیدی به وجود آمده که مقبولیت و تظاهر و ریا را به خوف تبدیل کرده و به پنهان کاری وادار کرده است.

این خصلت ممتاز اخلاقیات اسلامی است که می‌تواند همراه ترکیب، انسان را تبدیل کند. و این چنین انسان مبدلی که به دگرگونی رسیده، می‌تواند طالب حضور باشد و در سلوک خود به آداب حضور روی بیاورد و به فقه اسلام گره بخورد.

این گونه از ادراکات حضوری همراه ذکر و یادآوری، کار شروع می‌شود و با تزکیه و تعلیم، انسان به تدبر و تفکر و تعقل می‌رسد و به شهادت و ترکیب‌های جدید و تبدیل‌ها راه می‌یابد.

نکته همین است که ذکر مبناست، نه تلقین و شعار. آدم‌ها ادراکات حضوری دارند. لازم نیست که در مرحله اول به آنها چیزی داد، کافی است به او یادآوری شود تا اندیشه‌های مدفون برانگیخته شوند و

۱. همان، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۴.

۱. ابراهیم، ۲۸

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۹۵

سنجش‌های مرده سربردارند؛ «يُثْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^(۱).

ذکر مبناست و رسول ذکر است، قرآن ذکر است، نماز ذکر است و آیات عالم، آیه و نشان و یاد آورند و ذکر هستند. و همین است که بر ذکر تأکید می‌شود نه بر تلقین، که صبح به صبح جلوی آینه با خودت پنج‌جاه بار حرف بزنی که دلیل کارنگی می‌فرماید من باید این چنین باشم.

داستان، داستان تلقین نیست که تو آن قدر به خودت دروغ بگویی که خیال کنی راست می‌گویی. داستان، داستان ذکر است، که فکر و ذکر تبدیل به عهد و عمل و یقین و شهود می‌شود. و این چنین است که انسان طبیعتش را تبدیل می‌کند؛ که انسان طبیعی، انسانی است که طبیعی نباشد و از سطح طبیعت‌ها و غریزه‌هایش صعود کرده باشد و همراه شناخت و عشق، به تبدیل‌های جدید راه یافته باشد و بن بست‌ها را شکسته باشد.

تا این تبدیل‌ها شکل نگیرند، انسان طبیعی، انسان نیست. و با این تبدیل است که انسان پیوندهایش عوض می‌شوند و از غیر خدا می‌برد، از پدر و مادر و از هوس‌های خویش و بیگانه می‌برد و در همین هنگام است که با روح ایمان یا روح خدا تأیید می‌شود و نفخ روح صورت می‌گیرد.

۱. همان، خطبه ۱، ص ۴۳.

اسلام برای تربیت انسان بالغ، روشی دارد و این روش در چهار حوزه انسان را دگرگون می‌سازد.
ذکر، تزکیه، تعلیم^(۱)، روش تربیت اسلامی است.

ذکر

تفاوت ذکر و تلقین و عادت را اشاره کردیم و این امتیاز تربیت اسلامی را مطرح نمودیم که چگونه ذکر، ادراکات حضوری را مطرح می‌کند. و نه بر اساس تجربه و تعقل، که بر اساس این شهود باطنی که همراه رسول و قرآن و آیات و نماز، شکوفا شده و مذکور گردیده، انسان را به عهد و پیمان و سپس به عمل و یقین و شهود و تسلیم می‌رساند.

رابطه فکر و ذکر و عهد و عمل و یقین و شهود و تسلیم را در جایی دیگر توضیح داده‌ام که استنتاج از ادراکات حضوری و یادآوری آن شهودها برای ابوذر زمینه پیمانی با خدا و با خویش و با ولی است؛ که «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ...»^(۲)

و به دنبال این تعهد، به تدریج عبودیت و عمل شکل می‌گیرد و

۱. اشاره به سوره جمعه، آیه ۲.

۲. یس، ۶۰.

نتیجه عبودیت، یقین است؛ که «وَأَعْبُدُ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^(۱) و نتیجه یقین حتی در شکل علم یقین و مرحله ابتدایی اش، شهود و رؤیت است؛ که «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^(۲). و ادامه این شهادت، تسلیم و تفویض است؛ که «أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَ آخِرُهُ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ».

تزکیه

تزکیه در بعضی آیات، مقدم بر تعلیم و در بعضی آیات، پس از تعلیم مطرح شده است. و سرّ این نکته شاید در این باشد که عوامل تزکیه و آزادی انسان، عواملی که انسان را می‌رهاند و وابستگی‌ها و کنش‌های او را برمی‌دارد، متفاوت هستند؛ بعضی‌ها پیش از تعلیم در انسان هستند و با ذکر بارور می‌شوند و بعضی‌ها احتیاج به تعلیم و آموزش دارند و با تعلیم رسول در او شکل می‌گیرند.

انسان کنجکاوی و طلب دارد. رسول با ذکر و سؤال از او می‌پرسد: «أَيُّنَ تَذْهَبُونَ؟»^(۳) انسان، کنجکاوی و طالب و بی‌آرام است. انسان، ذاهب و رونده است. ابراهیم می‌گوید: «إِنِّي ذَاهِبٌ»^(۴)؛ من

رونده‌ام، بی‌آرامم. و سؤال این است: این تذهبون؟ به کجا می‌روی؟ به چه کسی روی خواهی آورد؟ و در این مرحله نوبت تعلیم‌ها و آموزش‌هاست.

رسول، عظمت انسان را، وسعت راه و وسعت هستی را و عظمت خدا را و ضرورت مرگ و حقیقت آن را به انسان نشان می‌دهد و این عوامل باعث رهایی انسان از حقارت‌ها و محدودیت‌ها می‌گردند و زهد و آزادی را به انسان ارزانی می‌دارند؛ در حالی که از پیش کنجکاوی و طلب، این هر دو عامل رهایی و آزادی انسان بودند و او را آرام نمی‌گذاشتند.

به این گونه، عوامل ششگانه زهد و تزکیه جمع‌بندی می‌شود؛ کنجکاوی، طلب، درک عظمت و قدر انسان، درک وسعت هستی و قلمرو انسان، درک عظمت حق، درک ضرورت مرگ و حقیقت آن.

تعلیم

تعلیم دامنه گسترده‌ای دارد؛ تعلیم آنچه که نمی‌دانستیم و تعلیم آنچه که خود نمی‌توانستیم بدون رسول بیابیم و بدانیم. «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم»^(۱) مربوط به گذشته است و «يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا

۱. حجر، ۹۹.

۲. تکوین، ۵ - ۶.

۳. تکوین، ۲۶.

۴. صافات، ۹۹.

تَعْلَمُونَ^(۱)» مربوط به همیشه و شاهد ناتوانی انسان.

خداوند آنچه را که نمی دانستیم و آنچه را که نمی دانیم و آنچه را که نمی توانیم بدانیم به ما می آموزد.

و این رسول اوست که با تلاوت آیه‌ها و با ذکر، تزکیه و آزادی و سپس آموزش و تعلیم کتاب و حکمت را به عهده دارد.

انسان همراه ذکر و تزکیه و همراه معرفت و محبت، به دنبال کتاب و دستور است و رسول پس از آن مراحل این کتاب و دستور را به انسان می آموزد. کتاب در این آیه به معنای فرایض و مکتوبات است که در آن آیه هم آمده: «صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ^(۲)»؛ صحیفه‌های پاکی که در آنها دستورها و کتاب‌های ثابت و استوار هست. هنگامی که من به راه افتادم ناچارم که آداب حرکت و ادب حضور را بیابم و در این مرحله با همراهی کتاب به حکمت و دستاوردهای استوار و محکم راه می‌یابم و از جهل‌ها و غفلت‌ها و کفرها و کفران‌ها رها می‌شوم.

تعلیم انبیا آموزشی است که حذر و عمل و شهود و قرب را به دنبال می‌آورد و همین است که انذار می‌گویندش و روش کار فقیه هم همین است. تعلیم و آموزش تنها نیست، تعلیمی است که مغز و قلب

۱. بقره، ۱۵۱

۲. بینه، ۲-۳

و دست و پا را در بر می‌گیرد. «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ^(۱)». تفقه در تمامی دین نه در احکام، مقدمه انذار است و انذار هم وسیله حذر.

حذر آن حالتی است که در هنگام دست زدن به یک سیم برق و یا راه رفتن در روی تیغ و شیشه‌های شکسته، احساس می‌کنید. وقتی که می‌خواهی پس از باران از جایی گل آلود بگذری چگونه دامن را بالا می‌گیری و آرام آرام حتی با نوک پا حرکت می‌کنی. چه احساسی داری که لباس تازه آلوده نشود و بر دامن شما گل نپاشد. انذار، این حالت را به دنبال می‌آورد و این حالت و دقت، عمل را بارور می‌سازد و عبودیت را شکل می‌دهد و شهود و تسلیم و تفویض را زمینه می‌سازد.

باید توجه داشت که در تمامی مراحل تعلیم و انذار تا حذر تا عبودیت و شهود و تفویض آفت‌هایی هست.

غفلت و تسویف آفت انذار است، که بعضی‌ها پس از آگاهی و بیرون آمدن از جهل به دامان غفلت می‌نشینند و یا به امروز و فردا و به زودی خواهیم رفت و خواهیم کرد مبتلا می‌شوند.

وسوسه و خستگی و ترس‌های مزاحم، آفت حذر است، که شیطان از این زمینه بهره برمی‌دارد و بارها سنگین می‌کند تا آن را رها

کنی. و ترس را به جانت می‌اندازد تا از رفتن جلوگیری شود.

رضایت و وهم، آفت عبودیت و عمل است، که از خود راضی می‌شوی و خیال می‌کنی در بیابان عمرت دیگر خاشاکی و هیزمی و بوته‌ای نیست؛ که رسول نشان می‌دهد چگونه گناهان در زمینه ناباوری انسان جمع می‌شوند و کوهی از آتش به پا می‌دارند.

قناعت و غرور آفت شهود است، که خیال می‌کنی راه رارفته‌ای و دیگر کار تمام است؛ در حالی که شیطان در اوج شهود بر زمین می‌افتد و مرجوم می‌شود.

و در حال تفویض نباید تکالیفی را که خدا بر عهده تو گذاشته رها کنی و بر عهده خدا بگذاری، که تفویض به معنای جدایی از تکالیف نیست. هر چه ارزش‌ها بیشتر شود و اوج تو زیادتر شود سرمایه‌گذاری و دشمنی شیطان هم زیادتر و بیشتر خواهد شد. باید بخواهیم که با نور فهم ما را از سیاهی‌های وهم و مزاحمت‌های شیطان نجات بدهند.

«إِلٰهِي أَكْرِمْنَا بِنُورِ الْفَهْمِ وَأَخْرِجْنَا مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ أَكْرِمْنَا بِالْهُدَىٰ وَالْإِسْتِقَامَةِ».

حوزه‌های تربیت

این روش تربیت، انسان را در چهار حوزه شناخت، احساس، عمل و علوم کمک می‌کند و بر جریان فلسفه و عرفان و سلوک و اخلاق و فقه و همچنین بر طرح کلی عمل و علم اثر می‌گذارد. بجاست که از این تأثیرها به اشاره سخنی بیاید.

۱. حوزه شناخت

تفکر در ادراکات بلاواسطه و علم حضوری همراه سؤال، نه شک و تردید و ذکر، نه تلقین و عادت و تعلیم و تزکیه، نه تحمیل و پوک کردن و در تاریکی نگه داشتن، از خصلت‌های تربیتی بود که آگاهی انسان را با شکر و بلاء به زیادتی و تمحیص می‌رساند.

روش شناختی که با سؤال آغاز می‌شود و به عکس‌غزالی و یا دکارت از شک آغاز نمی‌کند و با شکر و بلاء ادامه می‌یابد و با کفر به محرومیت از حس و قلب و عقل می‌رسد، روشی است که از تربیت

اسلامی به دست می‌آید.

دیگران آدم را می‌خواهند از تجربه و یا عقلی بهره‌مند کنند که گرفتار شک و سفسطه و محدودیت است و فقط در شکل صوری آن قانونمند شده و از سیاهی کفر و اتراف آسیب‌پذیر است و به «ختم»، «وقر» و «فقل» مبتلاست.

چه کسی می‌تواند باور کند که فیلسوف و عارف و عالم، مادام که با شکر و به کارگرفتن یافته‌ها و با بلاء و رنج‌ها همراه نشوند، به شناخت صحیح و جامع نرسیده‌اند؟

چه کسی می‌تواند باور کند که سیاهی کفر و کفران و ظلمات خزی و خذلان، حتی انسان را از ادراکات تجربی هم محروم می‌کند؛ که «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»^(۱).

همراه آن تربیت به این منطق و این روش شناخت جامع می‌رسیم و اثر این تربیت را در حوزه شناخت و معارف انسانی می‌بینیم.

شناختی که از قدر، وضعیت و ترکیب انسان بهره می‌برد و با شکر و بلا او را به هدایت متزاید و بیشتر می‌رساند.

مقایسه انسان با مؤثرهایی که در او حاکم هستند و در حضور او و شهود او انعکاس دارند و مقایسه این مؤثرها با خدایی که حضورش در جهان و انسان احساس شده و با درک وضعیت انسان و جهان

مشهود گردیده‌است، این دو مقایسه، انسان را به تکبیر و توحید و حکومت خدا می‌رساند.

آدمی به سادگی احساس می‌کند که لبخند، محبت، بدگویی و دشمنی و چیزها و کسانی در او اثر می‌گذارند، او را خوشحال و یا رنجور می‌سازند و انسان این مؤثرها و این تأثیر را بلاواسطه در وضعیت ذهنی خود منعکس می‌بیند.

حالا نوبت تفکر و محاکمه همین تأثیرهای طبیعی و همین جریان‌های مشهود است. چرا اینها در من اثر گذاشته‌اند. هر چه در من اثر بگذارد، نشان می‌دهد که من همان قدر هستم.

خودشناسی یعنی همین جمع بندی و محاسبه؛ که «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ»^(۱). هنگامی که کفش پاره من و یا ماشین سوخته من، مرا به گریه، به رنج می‌اندازد، این نشان می‌دهد که من در سطح کفش و ماشینم، من خودم را همین قدر می‌دانم. آنچه دیروز مرا می‌رنجاند امروز که خودم را بالاتر می‌دانم و مهم‌تر می‌شناسم، برایم رنج‌آور نیست. پس رنج‌های من شاهدان اندازه وجود من هستند و گواهان صادقی هستند که مرا به خودم نشان می‌دهند. و اگر من خودم را در مقایسه با اینها جلوتر و بیشتر می‌دانم، این رنج‌های طبیعی، دیگر توجیهی بر نمی‌دارند و به تدریج کنار می‌روند. گفتم به تدریج، چون

آنچه ریشه‌دار است، به تدریج کنترل می‌شود و در عمل محدود می‌گردد. آنچه راحت فهم می‌شود، به همان راحتی عمل نخواهد شد.

از طرف دیگر، تو اینها را، این محرک‌ها و مؤثرها را می‌توانی با خدایی که ضرورتش و حضورش را احساس کرده‌ای و از عطش عظیم خود بر او شاهد آورده‌ای و از محبتی که به خودت داری، مهربانی او را که میان تو و دل تو واسطه است، یافته‌ای، مقایسه کنی.

مهربان آگاه و لطیف خبیری که مرا با خودم آشنا کرده و آشتی داده و با نور اوست که غیر او را یافته‌ام، گرچه خود نور را زیر سؤال برده‌ام که من فقط قندان و استکان را می‌بینم، پس نور کجاست؟ در حالی که تو اینها را با نور او دیده‌ای و نور او میان تو و هستی دیگران واسطه است.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ...»^(۱). در این آیه جریان کلی آگاهی و نور که از خداست و به دو حجت باطن و ظاهر منتقل شده و «نُورٌ عَلَى نُورٍ»^(۲) گردیده و انسان را از انحراف نجات داده، مطرح می‌شود.

این دو مقایسه، انسان را به تکبیر و توحید و رسالت و ولایت

می‌رساند که اذان بر آن گواه است. و سپس با ذکر، رویش انسان را آسان می‌نماید. و برای این انسان شکوفا عروج و بالا رفتن طبیعی است. سنگ نمی‌تواند بالا برود مگر به اندازه‌ای که نیرو پشت سرش باشد. اما آنچه که ریشه دارد، رشد می‌کند و حتی سنگ و خاک و آسفالت را کنار می‌زند.

ما اگر سنگ باشیم، به اندازه فشاری که پشت سرمان است حرکت می‌کنیم، اما اگر همچون گیاه و همانند زرع رویدیم و ریشه‌های محکم و ثابت به دست آوردیم، دیگر از خاک سر بر آسمان می‌ساییم؛ که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^(۱). و مدام برگ و بار می‌آوریم؛ «تُوْتِي أُمَّكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^(۲).

فلسفه اسلامی

با این تحلیل از منطق جامع و روش شناخت، حدود فلسفه اسلامی مشخص می‌شود و جریان فکری اسلامی از جریان فکری مسلمین تفکیک می‌شود؛ که روش‌های برخاسته از حکمت اشراق و مشاء و یا خرابات و خانقاه و یا ترکیبی از اینها، آثار و لوازم دیگری دارند.

۱. نور، ۳۵

۲. نور، ۳۵

۱. ابراهیم، ۲۴.

۲. ابراهیم، ۲۵.

این روش و این جریان فکری اسلامی بود که در کویر عربستان در ذهن بدوی‌ترین آدم‌ها روید و آنها را رویاند. بدون احتیاج به مقدماتی و اصطلاحاتی، در سطح امیین، نه روشنفکرها کارش را آغاز کرد و توده‌های مردم را به جرم این که فرهنگشان پایین است کنار نگذاشت؛ که رسول با زبان قومش حرف می‌زد. و این لسان قوم، زبان عربی نیست که قوم رسول فقط اعراب نبودند و رسول فقط با آنها حرف نزد که با ما هم حرف زد و ما را هم هدایت کرد.

زبان رسول زبانی بود که از ادراکات حضوری و از قدر انسان توشه می‌گرفت و انسان را راه می‌برد. یک زبان می‌خواهد جهان و جهان آفرین را از تجربه و ادراکات حسی و تجزیه آنها به ملکول و اتم بشناسد و حرکت تکاملی آنها را تحلیل کند. آیا به خدا برسد و یا نرسد. زبان دیگر نه از این راه که از ادراکات حضوری و بی‌واسطه کار را شروع می‌کند تا تو به ایده‌آلیسم و ذهن‌گرایی و سوفسطائیسیم و شک‌گرایی مبتلانوشوی و جهنم‌دَره‌های انکار دنیای بیرون از ذهن و ادراک درست این دنیا را پشت سر بگذاری.

این زبان و این جریان فکری، با احساسی که تو از وجود خودت داری و با وضعیتی که از جهان خارج در ذهن تو منعکس می‌شود، با این دو ادراک حضوری و با ادراک تقدیر و اندازه استعدادهای عظیم تو که بیشتر از خوش بودن در این هفتاد سال است، با این توشه‌های

نقد، خدا و رسالت و معاد را به تو نشان می‌دهد و عشق به غیب و خدا و روز دیگر را در دل تو می‌نشانند. تو می‌بینی که ادامه داری، پس معاد هست. و می‌بینی که دنیا تنگ است پس بهشت را می‌خواهی و وسعت آخرت را طلب می‌کنی.

قرآن این گونه معاد را مطرح می‌کند که انسان ادامه دارد، پس معاد هست. «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ... فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ^(۱)». استعدادهای عظیم انسان و احسن تقویم، معاد را می‌خواهد و دنیای دیگر را می‌طلبد. این من غافل هستم که به یک پستانک و یک میز و یک من گندم دلخوشم، ولی من آگاه متوجه، از شهادت عالم و حاضر عالم، به دنبال غیب و پنهان و نهفته‌ای هستم...

در هر حال این جریان فکری، در سوره روم مطرح می‌شود و مستند به قرآن و اسلام است: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى^(۲)». با تفکر در ادراکات حضوری (فِي أَنفُسِهِمْ) مشخص می‌شود که خلقت جهان همراه هدف و مراحل و نظام و جمال است. با شناخت انسان این همه مشخص می‌شود؛ هم حق هم اجل هم اتقان هم احسان که در آن آیه ۷ سوره سجده آمده: «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» و در آیه ۸۸ سوره

۱. تین، ۴ - ۷

۲. روم، ۸

نمل آمده: «أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ».

این چهار مرحله در جهان با تفکر در وجود انسان مشخص می‌شود، آن‌گاه رابطه این انسان با این جهان می‌شود مبنای جدیدی برای تلقی دیگری از تاریخ که آن را رابطه انسان با نیروی تولید به حساب می‌آوریم و مذهبی‌ترین بچه‌ها هم مارکسیستی فکر می‌کردند و میان تفکر مسلمین با اسلام فاصله نمی‌گذاشتند.

تاریخ، رابطه انسان با کل نظام است. و در این رابطه، حرکت تاریخ و رفت و آمد جامعه‌ها مشخص می‌شود؛ «إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ» که در سوره محمد آیه آخر آمده و یا در این آیه در سوره فجر: «طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهِ الْفُسَادَ، فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ^(۱)».

با این دید دیگر مالک ابزار و فاقد ابزار و خرده بورژوا و لمپن مطرح نمی‌شود، که داستان داستان هماهنگ و ناهماهنگ و مذبذب است. داستان متقی و کافر و منافق است. و در ادامه این دید ناچار مبارزه میان متقی و کافر است نه مالک ابزار و فاقد آن و اساس مبارزه بر عدم تطابق نیروی تولید و روابط تولید نیست؛ که به خاطر ناهماهنگی این دو خصلت رونده و ایستاست. یکی در راه ایستاده و صدها راه کرده و دیگر می‌خواهد حرکت کند. «قتال فی سبیل الله» این نکته را دارد. اینها که در راهند و در صراطند با آنها که ایستاده‌اند

درگیرند؛ که ایستادن در این کاروان پویا، کمتر از عقب‌گرد نیست.

ضرورت مبارزه این‌گونه توجیه می‌شود و ادامه این جریان شکل مبارزه را هم روشن می‌نماید. مبارزه چگونه شکل می‌گیرد؟ از کوه، از جنگل و از شهر و کارگاه، از شهر و دانشگاه یا ترکیبی از این همه؟ با چه میزانی یکی از شکل‌های مبارزه را انتخاب کنیم؟

ادامه آن بینش و جریان فکری، سه مرحله را به مبارزه می‌دهد:

انتظار، تقیه، قیام.

انتظار آماده شدن در فکر و روحیه و علم و طرح کلی عمل است و **تقیه** نفوذ در دشمن و پوک کردن او از درون و سپس نوبت قیام است. و در همین مرحله قیام، نوع تربیت کادر و نوع شکل و سازمان هم شکل اسلامی خودش را می‌یابد و همراه **بینات و کتاب و میزان**، رابطه **بیتانی**، از رابطه **سازمانی** جدا می‌شود و مدیریت عمیقی که آدم‌ها را با عمل‌هاشان به رفعت می‌رساند و آنها را از درون پوک نمی‌کند شکل می‌گیرد.

می‌بینی که یک جریان فکری تا کجا بال باز می‌کند و با زبان خودش حرف می‌زند. ما مجبور نیستیم با زبانی حرف بزنیم که با آن فکر نکرده‌ایم. اعتراض اساسی در همین نکته است که ما زبان خودمان را گم کرده‌ایم و می‌خواهیم با زبان دیگران فکری را بگوییم که خیال می‌کنیم فکر خودمان است. و این شدنی نیست؛ چون هر

فکر با زبان خودش طرح می‌شود.

عرفان اسلامی

عرفان موجود، در شکل خانقاهی، از شریعت و طریقت به حقیقت می‌رسد و در شکل خراباتی با رنج و بلا و عشق، به حقیقت راه می‌یابد. در هر حال برای وصول به حقیقت باید متکی به آداب و احکام و یا عشق و محبت و یا اذن مرشد و طریقت باشی تا بتوانی به حقیقت بررسی و به قدرت‌ها دست بیابی و یا دیوارها را بریزی. پس جلوتر از حقیقت باید آداب و احکام و یا عشق و محبتی در تو باشد و ناچار این همه متکی به عادت و تحمیل و تلقین است. اما در عرفان اسلامی همراه آن بینش و معرفت و آن جریان فکری، تو حقیقت را می‌فهمی و فهم و معرفت در تو عشق و علاقه را سبز می‌کند که شناخت خوبی‌ها و محبت‌ها و زیبایی‌ها و کمال، حب‌الخیر را به کار می‌گیرد و با این محبت و ایمان، نوبت به عمل و بلاء می‌رسد و نوبت به عجز می‌رسد و نوبت به اعتصام می‌رسد و «مَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^(۱).

در این بینش، اول معرفت حقیقت است و سپس عشق و عمل و بلاء و عجز در کنار هم و هدف نهایی، معرفتی است که به عبودیت

منتهی شده و شهودی است که اطاعت و تسلیم و تقویض را به دنبال آورده باشد؛ که «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» به این نکته ظریف اشاره دارد که شهود و کشف بدون عبودیت رتبه شیطان است.

۲. حوزه احساس

تربیت اسلامی با این تأثیر عمیق بر حوزه شناخت، ناچار تأثیر عمیقی هم بر احساس آدمی دارد و او را در این حوزه هم دگرگون می‌نماید.

با این بینش، سلوک و اخلاق، شروع و ختم و ابزار و وسایل دیگری می‌یابد. سلوک از معرفت نفس و خلق و دنیا و شیطان و الله به محبت و ایمان به غیب و الله و وحی و یوم‌الآخر می‌رسد و هر کدام از این معارف و محبت‌ها، با ترکیبی که با احساسات و غرایز و خصلت‌های خوب و بد برخاسته از محیط و تربیت و شرایط اجتماعی تاریخی می‌یابند، تبدیل و دگرگونی عمیقی را پی‌ریزی می‌نماید که همراه شکر و عمل و همراه بلاء و محنت، عجز و اضطراب انسان را به او نشان می‌دهد و ریشه‌های درماندگی او را آشکار می‌سازد که امام سیدالشهداء در دعای عرفه می‌فرماید: «إِلَهِي أَوْقِنِي عَلَى مَرَائِزِ اضْطِرَارِي»^(۱) و این وقوف به ریشه‌های اضطراب و

۱. مفاتیح الجنان، دعای امام حسین (ع) در روز عرفه

عجز، انسان را به اعتصام و انقطاع و کمال الانقطاع می‌رساند.

اخلاق اسلامی پیش از آن که بت‌ها را از دست بیرون بیاورد، از دل بیرون می‌کند و پیش از آن که حالت‌های خوش و کارهای شیرین را در دل بنشانند، انسان را به ذلتی باطنی می‌رساند که غرور و رضایت و توقع را در او می‌شوراند که در دعای مکارم است:

«لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا»^(۱).

۳. حوزه عمل

تأثیر سوم تربیت، بر حوزه عمل و اقدام انسان است. عمل هنگامی که زیاد می‌شود، غرور و توقع می‌آورد و هنگامی که کم و بی‌حال می‌شود، یأس و نفرت و رجعت و بازگشت را باعث می‌شود. برای نجات از استکثار و زیاد شمردن عمل و برای رهایی از آفت‌های گوناگون عمل باید به مقایسه‌ها و نسبت‌هایی توجه داشت:

الف. نسبت عمل با عامل‌ها و انگیزه‌هایش

ب. نسبت عمل با توان و وسعت او

ج. نسبت عمل با جایگاه و زمان و مکانش

د. نسبت عمل با هدف‌های مطلوب

۱. همان، دعای مکارم الاخلاق.

هـ. نسبت عمل با عمل‌ها و کارهای ممکن دیگر

الف. عمل مثل اسکناس است؛ ارزش آن به انگیزه‌ها و عامل‌های آن است که می‌گویند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ»^(۱)، نمی‌گویند: «حاسبوا اعمالکم»؛ چون هر عملی مطابق عامل آن شکل می‌گیرد و از این سرزمین برمی‌خیزد.

ب. در این مکتب سعی مطرح است نه عمل. و سعی، عملی است که با توان و قدرت انسان سنجیده شده. عمل با توانایی تو مقایسه می‌شود نه با دارایی و مکنت تو. ممکن است من ده هزار تن بار را بردارم، در حالی که ظرفیت بیست هزار تن را دارم. این مقدار عمل نباید در چشم من بزرگ شود و حجم عمل نباید من را گول بزند، که تکلیف به اندازه وسعت انسان است نه مکنت و دارایی او؛ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^(۲).

ج. نسبت سوم، مقایسه عمل با جایگاه آن است. در طول تاریخ خیلی‌ها از حسین یاد کردند و خون هم دادند. بعد از عاشورا چهار هزار خون از توابین بر روی زمین ریخت، ولی این خون‌ها چه کرد؟ قطره‌های بنزین اگر در جایگاه خودش بنشیند حرکت ایجاد می‌کند،

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۹۰، ص ۱۲۳

۲. بقره، ۲۸۶

اما خروارها بنزین آزاد، جز حرارت اثری ندارد. این مهم است که عمل را با زمان و مکان خودش بسنجیم و شتاب کنیم. فقط به عمل و اقدام قانع نباشیم؛ که «سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ»^(۱)، «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^(۲). باید شتاب داشت و مسابقه داد و کار را در زمان و مکان مناسبش ارائه داد.

د. وقتی که ما کارهای بزرگ را برای هدف‌های محدود و کوچک انجام می‌دهیم، ارزش عمل‌های ما را هدف‌های ما تعیین می‌کند. ارزش عمل مربوط به هدف و انگیزه و بینش تو از آثار و روابط آن است که این همه بر شکل عمل هم اثر می‌گذارند.

خیلی‌ها به صداقت و شهادت بعضی‌ها مغرور شده‌اند، در حالی که صداقت و شهادت به اندازه‌ارزشی که برای آن کوشیده ارزش پیدا می‌کند. کسانی که در راه هیتلر و حتی در راه آزادی جان دادند، با کسانی که در راه هدف‌های بالاتر و ارزش‌های عظیم‌تر قدم گذاشتند برابر نیستند. اغفال نشویم که فلان مجاهد مارکسیست زده چه کرد و با شهادتش چگونه ایستاده جان داد. ارزش شهادت انسان، به اندازه شهادت اوست. ارزش خون‌ها به اندازه‌ارزش بینش‌هاست. صداقت و شهادت این‌گونه نقد می‌خورد و جرم‌آنهایی که برای هیتلر با

۱. آل عمران، ۱۳۳

۲. بقره، ۱۴۸

صداقت جان دادند بیشتر است.

همه این کافی نیست که یک عمل همراه نیت و سنت و وسع و زمان و مکان مناسب باشد، که باید عمل در مقایسه با اعمال دیگر به اهمیت هم رسیده باشد؛ چون هنگام تراحم تکالیف و کارها چاره‌ای جز انتخاب مهم‌تر نیست.

خودسازی همین است که محرک‌ها و حرکت‌ها را کنترل کنیم. کنترل محرک‌ها به تنهایی کافی نیست. منی که می‌توانم طیب بشوم اگر به خاطر خدا هم تزریق‌تچی بشوم از من نمی‌خرند.

گذشته از این تأثیرها که تربیت اسلامی در این نسبت‌گیری‌ها دارد، این تربیت در دو زمینه دیگر هم بر عمل اثر می‌گذارد؛ یکی در هنگام شک و تردید و دیگری در هنگام خستگی و بی‌علاقگی.

در هنگام شک، اصول عملیه را دارد. استصحاب، برائت، احتیاط و تخییر قواعدی هستند که در بن‌بست شک و تردید راهگشا هستند. اگر با یقین به کاری روی آوردم، مادام که به یقین مخالف و جدیدی نرسم نمی‌توانم از آن یقین سابق صرف‌نظر کنم، که دستور است: «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»^(۱).

اگر در اصل تکلیفی شک داشتیم که لازم است یا نه، مادام که یقین

۱. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۸، حدیث ۱۱.

به تکلیف ندارم، راحتم که: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا لَا يَعْلَمُونَ»^(۱).

اگر در مورد تکلیف شک داشتیم ولی به اصل تکلیف مطمئنم، باید به تمامی موردها عمل کنم و احتیاط کنم. احتیاط کنار کشیدن از عمل نیست، که جمع کردن میان اطراف یقین است.

در صورتی که میان دو محذور گیر کردم و هیچ ترجیحی و رجحانی را نشناختم، در این هنگام باز تکلیف من مشخص است و مخیرم.

این در هنگام شک، که معلق و بلا تکلیف نبودی و همین طور در مورد خستگی و بی علاقه‌گی، معلق و در بن بست نمی‌مانی؛ چون محرک تو عوض شده و علاقه‌ها با وظیفه‌ها جا عوض کرده‌اند. انسانی که از طبیعتش فراتر آمده و به مرحله تبدیل رسیده، او دیگر از بن بست نجات یافته، امر و دستور به او نیرو می‌بخشد، نه علاقه و کشش‌های خودش.

به رسول دستور می‌دهند: «إِسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»^(۲)، نه «فیما امرت»؛ نمی‌گویند در مأموریت‌ها استقامت کن، که می‌خواهند استقامت مثل امر باشد. مسأله این نیست که از هر راهی استقامت را به دست بیاور، که باید استقامت تو از امر تو مایه بگیرد. عامل استقامت باید امر تو باشد.

۱. توحید، شیخ صدوق، ص ۳۵۳

۲. هود، ۱۱۲.

آیا خیال می‌کنی کسی که این چنین کار می‌کند خسته می‌شود؟ اینها در متن خستگی شروع می‌کنند. نیروی آنها از وظیفه سرچشمه می‌گیرد نه از غریزه. اینها در عمل خسته و عمل زده نمی‌شوند، که یک جریان را طی کرده‌اند و تمامی پل‌ها را پشت سر شکسته‌اند و دیگر راه بازگشت برایشان نیست.

و این چنین عملی است که بالا می‌رود و بالا می‌برد؛ «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^(۱).

۴. حوزه علوم

داریم می‌رسیم به نقطه پایانی که برای شما هم ظهور فرجی باشد و فراغتی پس از خستگی‌ها.

تربیت دینی، در انسان روش‌هایی را به کار می‌گیرد و حیاتی را پایه می‌گذارد که «تجربه و علم» و «استدلال و فلسفه» و «اشراق و عرفان» را تغذیه می‌کند و راه می‌اندازد.

همراه این بینش که تو استمرار و ارتباط و هدف‌داری و مرحله‌ای بودن و زیبایی و نظام این جهان با تمامی پدیده‌هایش را باور کرده‌ای، ناچار این بینش به تجربه‌های علمی تو خط می‌دهد و انگیزه تجربه و کیفیت تجربه و طرح جامع برای تجربه‌ها را دگرگون می‌سازد.

انگیزه علمی

تجربه علمی بدون این بینش، ناچار برای ارضاء حس کنجکاوی و یا احساس قدرت طلبی و یا راحت طلبی است؛ در حالی که در سایه این بینش، تو جواب نهایی را گرفته‌ای و کنجکاوی تو با درک کلی از استمرار و ارتباط و هدف و نظام و جمال عالم، آرام شده و پس از آرامش به خاطر حرکت بیشتر و انجام تکلیف زیادتر به تجربه می‌پردازد تا همراه عظمت مالک، ملک و ملکوت، به خشیتی دست یابد؛ که «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^(۱). کسانی که به بینش عبودیت و ربوبیت مسلح شده‌اند، هنگامی به خشیت می‌رسند که به تجربه و علم دست یابند؛ چه تجربه باطنی و یا ظاهری و یا تاریخی.

علم با این احساس به خشیت و تواضع می‌رسد و این تواضع نتیجه درک عظمت حق و نظم و جمالی است که آیه‌ها از آن حکایت دارند، که برای این عالم تمامی پدیده‌ها آیت است نه غایت و شروع است نه نهایت.

این تواضع و خشیت، نتیجه ادراک عظمت است نه اثر حقارت و در بن بست افتادن که علم در این قرن به آن روی آورده و قاطعیت و موجبتش را و غرور و الوهیتش را یکجا فراموش کرده است.

«تجربه و نظر» و «تجربه و رأی»؛ یعنی تجربه باطنی و ظاهری از ملک و پدیده‌ها و از ملکوت و نظام حاکم می‌گذرد و مالک را می‌یابد و با او پیوند می‌خورد و از حکومت مدعیان مالکیت سرباز می‌زند و به قدرت‌ها خود را نمی‌فروشد؛ که عالم امین خداست و این امانت را به فراعنه نمی‌فروشد و با این سحر، قرب آنها را نمی‌خواهد. عالمی که همراه بینش و آن دید کلی هست، دیگر صندوق نسوز فرعون و هامان و قارون نمی‌شود و از قدرت و سیاست و ثروت خط نمی‌گیرد و با آنها مبادله نمی‌کند تا چه رسد به سر در لاک کردن و خودفروشی و به بهانه کار علمی از آثار علمی چشم فرو بستن.

کیفیت کار

تو یک پدیده را تنها و بدون رابطه‌هایش با پدیده‌های دیگر دنبال نمی‌کنی، که دنیای رابطه‌ها را لااقل به تخمین و حدس پذیرفته‌ای. اگر تو پدیده‌ها را در ارتباط تنگاتنگ با هم و با هدف و با رب بدانی، ناچار وضعیت تحقیق عوض می‌شود و به سطحی نگری و در ابعاد ماندن، خاتمه داده می‌شود.

طرح جامع

جهان بینی هر دانشمند بر تحقیق و روش تحقیق او اثر می‌گذارد و

آنچه در یک برش، بی‌معنا و زاید است در برشی دیگر و برداشتی دیگر لازم و ناگزیر می‌شود. آن‌جا که دانشمند متعهد و ملتزم به نظام و جمال و حق و رب و اجل شده، ناچار این تعهد در کوچک‌ترین حالات و حرکات ساده و علمی او حاکم است و مسلط است و ناچار او در مجموعه‌ای زندگی می‌کند که حرکات علمی او را هم در بر می‌گیرد.

در این جا حرف من تمام است. فقط در رابطه با انقلاب آموزشی بجاست که به جریان طبیعی علوم اشاره‌ای بشود.

انسان با نیازهای ابتدایی خود، ناچار دنبال راه حل و تجربه افتاد. تجربه‌ها در عمل به صنایع ساده دست داد. و این صنایع هنگامی که جمع بسته و قانونمند شدند، به علوم تبدیل شدند و تنظیم علوم و گسترش آن پس از انحراف‌های قرون وسطا، به تخصص‌ها و تقسیم‌بندی‌های جدید راه یافت و همراه پیوند علم و قدرت، مدیریت و سازمان و تقسیم کار و تخصص ورشته‌های مشخص علوم شکل گرفت ولی این علوم تقسیم شده ناچار به قوانین جامع و اصول کلی ترویج خواهد آورد و از این تخصص‌های وسیع که با وسعتش از جامعیتش کاسته شده و با پیوندهای کامپیوتری هم هنوز گرفتار است، به اصول فراگیر پناه خواهد آورد.

این جریان طبیعی علم است، به این‌گونه سنگینی و بحران و

مسائل علوم، راه حل خود را می‌یابند. ولی اگر یک جریان معکوس را شروع کردیم؛ یعنی اول تخصص گذاشتیم و بعد خواستیم که این تخصص را مصرف کنیم، ناچار مدیریت باید ایجاد نیاز بکند و تخصص را مصرف بنماید و ناچار این مصرف‌های غیر ضروری و این تخصص‌های تحمیلی، بحران و بن‌بست علمی جهان سوم را به دنبال می‌آورند، برایش دردهایی می‌سازند که بتواند داروهای موجود را مصرف نماید. و مصرف بنماید تا دردهای تازه‌ای به دست بیاورد و به دنبال داروهای جدیدتر دست دراز کند.

در حالی که جریان صحیح تربیت، به جریان صحیح علم کمک می‌کند و بینش انسان او را در علم و عمل و در طرح و تقدیر راه می‌اندازد. و در این طرح ریزی و تقدیر، انسان از قدر و از تجربه و از عبرت بهره‌مند است و تجربه‌های دیگران برای او راهگشاست. و این تجربه‌های مشخص که همراه نیازهای مشخص در زندگی شکل گرفته‌اند، به تخصص‌های مشخص و جمع بندی‌های علمی مناسب راه می‌یابند.

این جریان علمی آزاد، ابتکار را نمی‌گیرد و حافظه را تلنبار نمی‌کند و امتحان‌هایی را به دنبال می‌آورد که ابتکار و مهارت را مشخص کنند نه قدرت حافظه و تخیل ذهن را. چرا کسی که می‌تواند با مطالعات غیر محفوظش جوابگوی مسائل باشد، مردود قلمداد شود؟ آخر

مگر در جریان واقعی علمی، دانشمند باید از حفظ جوابگوی مسائل باشد؟ مگر دانشمند مجبور است انرژی ذهن خود را به دنبال محفوظاتی هدر بدهد که در یادداشت‌ها سالم‌تر و راحت‌تر حفظ شده‌اند؟

خلاصه

تربیت بر شناخت و احساس و عمل اثر می‌گذارد و در این تأثیرها به علم هم خط می‌دهد، انگیزه و کیفیت کار و طرح جامع را پایه می‌گذارد و نیازها به تجربه و تجربه‌ها به صنایع ساده و صنایع به جمع بندی علمی و گسترش علوم لازم در این مبادله زنده می‌انجامد. و تحمیل تخصص‌ها و سنگینی رشته‌های علمی کنار می‌رود. و امتحان‌ها هم به سوی نشان دادن ابتکار و مهارت روی خواهند آورد.

فهرست محصولات فرهنگی انتشارات لیلة القدر آثار مکتوب استاد علی صفایی حائری

روش‌ها:

۱. مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی اسلام.
۲. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دوره قبل و بعد از بلوغ.
۳. روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن.
۴. روش نقد (جلد اول): روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها.
۵. روش نقد (جلد دوم): روش نقد مکتب‌ها: آزادی.
۶. روش نقد (جلد سوم): روش نقد مکتب‌ها: آگاهی و عرفان.
۷. روش نقد (جلد چهارم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، مارکسیسم.
۸. روش نقد (جلد پنجم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم.
۹. روش برداشت از نهج البلاغه: ضرورت آشنایی با نهج البلاغه، روش برداشت از سنت.
۱۰. تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت، عوامل تربیت.
۱۱. خط انتقال معارف: روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها.

اعتقادی کلامی:

۱۲. نامه‌های بلوغ: پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران‌های انتخاب و معیارها.
۱۳. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۱۴. اندیشه من: تحلیل و بررسی سه مذهب عاطفی، سنتی و اصیل.
۱۵. حیات برتر: معاد از منظر قرآن.
۱۶. نقدی بر هرمنوتیک: نقدی بر کتاب‌های (فلسفه دین) نوشته هاسپرز و (خدا در فلسفه) ترجمه خرماشاهی و (کتاب و سنت) نوشته مجتهد شبستری.
۱۷. از وحدت تا جدایی: درآمدی بر نقد آرا و اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش.

دیداری تازه با قرآن:

۱۸. رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (نگرشی بر سوره عصر).
۱۹. صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (نگرشی بر سوره حمد).

تفسیر قرآن:

۲۰. تطهیر با جاری قرآن (جلد اول): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت و...
۲۱. تطهیر با جاری قرآن (جلد دوم): تفسیر سوره بقره.
۲۲. تطهیر با جاری قرآن (جلد سوم): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...
۲۳. تفسیر سوره قدر: شناخت قدر آدمی، طرح و برنامه‌ریزی با توجه به نعمت‌ها و...
۲۴. تفسیر سوره توحید: طرح و تنظیم و تحلیل سؤال در رابطه با شناخت خدا، بررسی راه‌های قرآن و راه‌های دیگر.
۲۵. تفسیر سوره کوثر: نسبت موقعیت و موضع‌گیری، موفقیت و پیروزی.

امامت و ولایت:

۲۶. غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول (ص).
۲۷. تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

نهج البلاغه:

۲۸. حکمت: توضیح کلام علی (ع) در شناخت قدر انسان (خطبه ۱۶ نهج البلاغه).
۲۹. روزگار ستمگر: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.

عاشورا:

۳۰. عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه حرکت امام حسین (ع).
۳۱. وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا و...
۳۲. چهل حدیث از امام حسین (ع): ترجمه و تفسیر چهل حدیث از اباعبدالله (ع).
۳۳. مروی بر زیارت عاشورا: بررسی ارتباط فرازهای زیارت عاشورا.
۳۴. ذکر مصیبت ثارالله: جایگاه مصیبت و بیان مصائب امام حسین (ع).

اجتماعی:

۳۵. بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، برده‌داری و...

۳۶. نگاهی به تاریخ معاصر ایران: نقد موفقیت و عدم موفقیت دولت‌ها در ایران از قاجار تا پهلوی.

۳۷. پاسخ به پیام نهضت آزادی: نقد و بررسی موازین نهضت آزادی.

۳۸. روابط متکامل زن و مرد: مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی.

حکومت دینی:

۳۹. از معرفت دینی تا حکومت دینی: سیر تشکیل حکومت دینی از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی.

۴۰. مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم (ع).

۴۱. اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌های دینی و غیر دینی.

درس‌هایی از انقلاب:

۴۲. دفتر اول: انتظار: بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل.

۴۳. دفتر دوم: تقیه: مفهوم، اهداف، ابعاد، آثار، فقه، موارد، احکام.

۴۴. دفتر سوم: قیام: مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع.

اخلاق و سلوک:

۴۵. نظام اخلاقی اسلام: جایگاه نظام اخلاقی اسلام و تفاوت آن با نظام‌های اخلاقی دیگر.

۴۶. اخبات: آنچه انسان را به رحمت حق واصل می‌کند.

۴۷. فوز سالک: مبانی و مراحل و اهداف سلوک.

مسائل اسلامی:

۴۸. حقیقت حج: تحلیلی از مناسک حج.

۴۹. فقر و انفاق: دیدگاه اسلام نسبت به فقر و انفاق.

دعا:

۵۰. بشنو از نی: مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی.

۵۱. روزهای فاطمه (س): شرح خطبه فدک حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه.

۵۲. دعاهای روزانه حضرت زهرا (س): شرح دعاهای روزانه حضرت زهرا (س).

حوزه:

۵۳. استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس حوزوی.

۵۴. استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): جریان هنر در هنرمند و تاریخ، نظریه‌ها و...

۵۵. درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه جایگاه فقه و شئون فقیه.

۵۶. روحانیت و حوزه: رکود فقه، مشکلات و راهکارها.

هنر و ادبیات:

۵۷. ذهنیت و زاویه دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی: نقد رمان‌های سووشون،

کلیدر، رازهای سرزمین من و...

۵۸. با او نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم،

آرامش، تابوت و...

یادها و خاطره‌ها:

۵۹. یادنامه: زندگی نامه، وصیت نامه و فهرست توصیفی آثار مرحوم صفایی.

۶۰. آیه‌های سبز: داستان‌های تربیتی برگرفته از کتاب‌های استاد.

نرم افزارهای صوتی

۱. شناخت: روش شناخت هستی و انسان و روش نقد شناخت‌ها.
۲. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۳. تعلیم و تربیت: سرمایه‌های انسان، تربیت انسان قبل و بعد از بلوغ، تولد و تولید...
۴. سیر و سلوک: فوز سالک، اخبات، عرفان.
۵. رشد و انحطاط: عوامل رشد و انحطاط و رکود و درمان آن در انسان.
۶. قرآن: روش برداشت از قرآن، تفسیر سوره‌های زمر، توحید و کوثر و...
۷. نهج البلاغه و روایات: شرح خطبه‌های امام علی (ع)، کیفیت مطرح کردن احادیث و...
۸. دعا و مناجات: شرح و تفسیر دعا‌های عرفه، کمیل، ابو حمزه ثمالی، خمسة عشر و...
۹. تاریخ: روش تحقیق در تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ اسلام و...
۱۰. مدیریت و سازماندهی: سازماندهی و تشکل و مدیریت اسلامی.
۱۱. اصول حاکم بر حرکت اباعبدالله (ع): روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس و اصناف مردم (شرح خطبه ۳۲)، محرم و رمضان ۷۴ ه.ش.
۱۲. امام حسین (ع) و عاشورا: همراه با حسین (ع)، تصویری از شب عاشورا، زیارت عاشورا.
۱۳. ذکر مصیبت حسین (ع): روضه‌های شب‌های محرم.
۱۴. اضطرار به حجت: انتظار از حجت، انتظار برای حجت، بلا و تمحیص و... (محرم و رمضان ۱۳۷۳ ه.ش).
۱۵. احیای امر: ضرورت، مبانی، عوامل و آثار زنده کردن امر اهل بیت (محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه.ش).
۱۶. ولایت و امامت: امامت، محبت ائمه اطهار، ولایت فقیه و...
۱۷. حکومت دینی: بررسی مبانی، طرح‌ها و شبهات حکومت دینی، آسیب‌شناسی و درمان (محرم و رمضان ۱۳۷۵ ه.ش).

۱۸. اهداف حکومت دینی: به انضمام بحث تبلیغ و خط انتقال معارف (محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه.ش).

۱۹. مشکلات حکومت دینی: بررسی مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س) و خطبه فدک، بیانات اباعبدالله (ع) از مدینه تا کربلا. (محرم ۱۳۸۷ ه.ش).

۲۰. نقد و بررسی: حجاب، فقر، انفاق، فرهنگ، مالکیت.

۲۱. درس و بحث: صرف، منطوق، اصول، و...

نرم افزارهای تصویری

۱. مبانی تفسیر: بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن.
۲. روابط متکامل زن و مرد: ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد.
۳. جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آنها.
۴. ضرورت بعثت: رسالت، زمینه، اهداف و روش کار رسول (ص).
۵. روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.
۶. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره قبل و بعد از بلوغ. (سخنرانی در تالار وحدت، سال ۱۳۶۰).
۷. عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها.
۸. عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال.
۹. عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل.
۱۰. مشکلات حکومت دینی: مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا و شرح خطبه آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات اباعبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا.
۱۱. عصر انتظار: سرّ احتیاج به خدا و اضطرار به حجت در نگاه انسان امروز.
۱۲. وداع صفایی: مراسم تشییع و تدفین استاد.

آثار دیگر نویسندگان

۱. علی و جاری حکمت (جلد ۱ و ۲): هرکدام دربرگیرنده شرحی بر چهل حکمت از نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۲. علی و استمرار انسان: شرحی بر نامه ۳۱ نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۳. انسان جاری: (حدیث رویش و بالندگی انسان)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۴. دین و نظام سازی: (در اندیشه استاد علی صفایی حائری)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۵. مشهور آسمان: مجموعه خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به کوشش عزیز الله حیدری.
۶. اندیشه‌های پنهان: (رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان)، به قلم علاءالدین اسکندری.
۷. رد پای نور: خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به روایت سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی.
۸. رندان بلاکش: مقایسه و تطبیق عرفان حافظ و علی صفایی حائری، به قلم سید مجید سلیمان پناه.
۹. علم و دین: جهت یابی علوم از وحی، به ضمیمه بحثی در رابطه با تجربه دینی. (متن دو سخنرانی دکتر رضا حاجی ابراهیم در سالگرد استاد صفایی).
۱۰. بینش‌های قرآنی: برداشت‌های استاد صفایی از قرآن، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۱۱. تا چشمه صاد: نگرشی بر مکتب تفسیری استاد صفایی، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.

نشانی پستی مؤسسه تحقیقاتی - فرهنگي ليله القدر

قم: خیابان طالقانی (نرسیده به سه راه بازار) / کوچه ۸۷ / کوچه شهید

حبیبی (شماره ۱۳) / پلاک ۱۹ - صندوق پستی: ۳۸۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن‌های مرکز پخش:

۰۲۵۱ - ۷۷۱۲۳۲۸

۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۱۷۳۷۸

WEBSITE: www.einsad.ir

EMAIL: info@einsad.ir

انتشارات ليله القدر در سراسر کشور نماینده فعال می‌پذیرد